

# تسلط غلامان و قبایل زرد پوست

## و آثار اجتماعی آن در ایران

از میانه قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هجری

بقلم: دکتر ذبیح الله صفا

استاد کرسی تاریخ ادبیات

این مقاله منتخبی است از فصل دوم مجلد دوم کتاب تاریخ ادبیات در ایران که آقای دکتر ذبیح الله صفا اینک مشغول طبع آن هستند:

عهد مورد مطالعه ما دوره غلبه غلامان و قبایل زرد پوستی است که معمولاً از میان طوایف مختلف آسیای مرکزی مانند «غز» و «قرلق» و «قفچاق» و «یغما» و جز آنها میاورده و همه را بشرحی که خواهیم گفت، اصطلاحاً «ترک» می‌گفته و مجموع لهجات آنها را که بعضی بیکدیگر نزدیکی و قرابت بسیار داشتند، «ترکی» مینامیده‌اند. بیشتر سلسله‌های سلاطین و امرای ایران در این دوره از همین غلامان و قبایل تشکیل یافت، و چنانکه میدانیم روی کار آمدن سلسله‌های ترک از پایان قرن چهارم بوسیله البتکین و جانشینان او باب شد، و چیزی از آغاز حکومت غزنوی نگذشت که آل افراسیاب نیز با حمله بر ماوراء النهر و برچیدن بساط حکومت سامانی سلسله بی از شاهان ترک نژاد که بزودی بچند شعبه اقسام یافت، در ماوراء النهر پدید آوردند. تشکیل این دو سلسله در اواخر قرن چهارم مقدمه ایجاد سلسله‌های متعدد امرای ترک از قرن پنجم بعد شد، و این سلسله‌های ترک نژاد، خواه آنانکه از قبایل زردپوست بودند و خواه آنانکه از غلامان زردپوست، در تمام دوره مورد مطالعه ما نواحی وسیعی را از دره سند تا سواحل مدیترانه در اختیار گرفته و بر این ممالک پهناور حکومت کرده‌اند.

در میان سلسله‌های این عهد چند سلسله ایرانی هم دیده می‌شود. این سلسله‌ها یا بازماندگان سلاله‌های قدیمند که با جگزار حکومت‌های ترك شدند، و بهمین سبب باقی ماندند، مانند سلسله آل باوند و سلسله شروانشاهان، و یا اگر قدرت فراوان یافته باشند دوره تسلط آنان کوتاه بوده و زود در برابر ترکان جنگاور یزانو در آمدند مانند سلسله سلاطین آل شمش غور که اگر چه یک امپراطوری زورمند در افغانستان و هندوستان بوجود آوردند، لیکن بزودی در نتیجه غلبه غلامان ترك از طرفی، و حملات خوارزمشاهان آل اتس از طرفی دیگر، دچار ضعف و انقراض شدند.

اسرا و سلاطینی که از میان این غلامان و قبایل بیرون می‌آمدند غالباً مردمی فاسد بودند و اگر چه بیشتر آنان جنگجو و فاتح بوده‌اند لیکن با این مزیت نقائص اخلاقی بسیار داشتند و معمولاً مردمی بیرحم، شرابخواره، عیاش، بی‌حفاظ، سفاک، متعددی بجان و مال مردم بودند و این امری طبیعی است زیرا اینان بیگانگانی بودند که بر سرزمین ایران تسلط یافته و سعی کردند مغلوب شدگان را چنانکه باید بدوشند و آنان را بنظر برده و بنده و مردمی بخدول و منکوب بنگرند و هر گونه عملی را در باره مغلوبین شایسته بدانند.

یکی از بدبختی‌های ایرانیان در این دوره آن بود که با عده‌ی

### غلامان ترك

از اسرا و دارداشته‌اند که خود یکروز مملوک دیگری بوده و در خانه‌های بازرگانان و مردم عادی یا در دستگاه وزراء و رجال و اسرا و سلاطین سمت بندی داشته و درخشونت و سختی و دور از شهر و دیار بسر برده و از بیگانگی چند خفت و خواری دیده بودند. این مملوکان با کینه و نفرتی که بتدریج نسبت بمالکان خود حاصل کرده بودند، بعد از وصول بمراتب عالی لشکری و امارت و سروری با آنانکه چندی بفرمانبرداری در میانشان زیسته بودند، بپدی رفتار میکردند و همان کینه و نفرت قدیم را درباره‌اشان ادامه میدادند.

بعد از دوره سامانیان مهمترین مرکزى که غلامان ترك در آن گردآمده بودند دستگاه سلطان محمود و بعد از او دربار سلطان مسعود غزنوی بود. بعد از زوال قدرت آل سبکتکین سلاجقه در این باب از سنت آنان پیروی کردند. در این دستگاهها

امیران و وزراء و گاه شاعران را نیز هر یک غلامان و بندگان نیکو روی متجمل بود<sup>۱</sup> و عدد غلامان سلطان از سرایی و سواران سلطانی و جز آنان گاه بچند هزار تن بالغ میشد<sup>۲</sup>.

مرکز مهم تجمع و خرید و فروش غلامان در این دوره ماوراءالنهر بود و عدۀ غلامانی که از ممالک مختلف میآوردند بفرآوانی غلامان ترك نمیرسید. قمام دربارها و خانه های رجال را در این دوره غلامان ترك فرا گرفته بودند. در ماوراءالنهر بر اثر آنکه همه جای آنرا ترکان احاطه کرده بودند بنده بعدی فرآوان بود که علاوه بر رفع احتیاج اهالی یا امر اورجال آن نواحی بسایر بلاد اسلام هم نقل می کردند<sup>۳</sup>.

از این غلامان بسیار مردم باسارت رسیدند و مشاغلی از قبیل سپاهسالاری قوا و حاجبی و حکومت ولایات بزرگ یافتند و حتی کار برخی از آنان بدانجا کشید که بخلع سلاطین و حبس و قتل آنان مبادرت کردند و از آنهاست طغرل کافر نعمت که از غلامان غزنویان بود و عبدالرشید بن مسعود را از سلطنت خلع کرد و بسیاری از شاهزادگان غزنوی را کشت.

در دوره سلاجقه نیز عدد غلامان سلطانی فرآوان بود و حتی بعضی از وزیران چندان غلام داشتند که از اجتماع آنان یک قدرت جنگی بوجود میآمد مانند «غلامان نظامی» یعنی غلامان نظام الملک طوسی که حتی بعد از مرگ صاحب خویش قدرت خود را از دست ندادند و همین غلامانند که بر کیارق را هنگام فرار از اصفهان حمایت کردند و او را که در حیات نظام الملک مورد حمایت آن وزیر مقتدر بود پیروی از همان سیاست در برابر محمود بن ملکشاه تقویت نمودند و از اصفهان بساوه و آوه نزد اتابک «گمشکین جاندار» که اتابک بر کیارق بود، بردند تا او را بری برد و بر تخت سلطنت نشاند<sup>۴</sup>.

۱ - تاریخ بیهقی چاپ مرحوم دکتر غنی و دکتر فیاض ص ۱۴۶

۲ - تاریخ بیهقی ص ۴۸۲، ۵۶۸، ۵۷۱

۳ - معجم البلدان طبع لایبزیگ ج ۴ ص ۴۰۱

۴ - راحة الصدور راوندی طبع لیدن، ۱۹۲۱، ص ۱۴. تاریخ دولة آل سلجوق تألیف عمادالدین محمد الاصفهانی اختصار فتح بن علی البنداری الاصفهانی، طبع مصر سال ۱۹۰۰ میلادی، ص ۷۶.

در دوره سلاجقه عصیان و طغیان غلامان و نمک ناشناسی آنان نسبت بخداوندان خود امری عام بود و بسیاری از امرا و سرکشان دوره سلجوقی که بعد از وفات ملکشاه و نظام الملک در ممالک آن طایفه بدعوی سلطنت برخاستند، از همین غلامان یا ابناء آنان بوده‌اند و از آن جمله‌اند: «انر» بنده ملکشاه که از آن سلطان نیکو بیهادیده بود و در فتنه میان محمود و برکیارق دخالت‌داشت و با برکیارق غدرها اندیشید؛ و «صدقه» و «ایاز» بنده زادگان برکیارق که بعد از و با سلطان محمد طرح قتال ریختند؛ و ابناء «انوشترکین طشت دار» که در خوارزم بر خداوندان خویش قیام کردند و از آن میان اتسز با سنجر پیمان شکنی‌ها کرد. و ما حاصل کلام آنکه تغلب غلامان و غلامزادگان در عهد سلجوقیان بشدیدترین مراحل رسید و بسیاری از آشفته‌گیهای عهد سلاجقه نتیجه تسلط و غلبه و عصیان آنان بود.

از غلامان ترك که در این عهد خریداری میشدند بصورت‌های مختلف استفاده میشد. دسته‌یی از آنان بازیچه شهوات امرای این عهد بودند<sup>۲</sup>. و رفتار بعضی از سلاطین با این بیچارگان بسیار وحشیانه بود. از عادات سنجر آن بود که غلامی را از غلامان برمیگزید و بدو عشق میورزید و مال و جان فدای او میکرد و غبوق و صبوح با وی می‌پیمود و حکم و سلطنت خود را در دست او می‌نهاد لیکن چند گاهی بعد که دیگر بکار او نمی‌آمد بنحوی خاص او را از میان میبرد. از جمله آنان یکی مملوکی بنام «سنقر» بود که سنجر پیش از دیدن عاشق او شد و او را به ۱۲۰ دینار خرید و بمالکش هم خلعت و مال فراوان بخشید و فرمان داد برای سنقر سرا پرده‌یی چون سرا پرده سلطان بزنند و هزار مملوک بخرند تا در رکاب او حرکت کنند و در درگاه او بسر برند و خزانه‌یی مانند خزانه سلطان برای او ترتیب کنند و ده هزار سوار بوی اختصاص دهند. دو سال بعد سنجر جمیع امرا و رجال خود را فرمان داد که

۱ - راحة الصدور چاپ لیدن ص ۱۴۱ - ۱۴۵

۲ - ایضاً ص ۱۵۳ - ۱۵۴

۳ - قابوسنامه تصحیح مرحوم هدایت ص ۲۹

در اتاقی گرد آیند و هنگامی که او سقز را بدرون میخواند، با دشنه بر او حمله برند و پاره پاره اش کنند. امراء اونیز چنین کردند و آن بنده سیه روز گار را بدین نحو از میان بردند. نظیر این کار رابا «قایماز کج کلاه» کرد و اونیز کارش بجایی کشیده بود که وزیر سلطان را بقتل آورد. و باز همین عمل وحشیانه را با «اختیارالدین جوهر التاجی» که مملوک مادرش بود کرد. سلطان باین غلام عشقی خاص یافته و سی هزار سپاه بوی اختصاص داده بود و بعد از چندی دسیسه بی ترتیب داد تا او را در دهلیز بار گاهش بکارد از پای در آورند. میگویند آن وقت که جوهر را بکار میزدند و فریاد او برآمده بود، سنجر در حرمسرای خود بود و چون آواز او را شنید گفت: بیچاره جوهر را میکشند! <sup>۱</sup>

همچنانکه دیده ایم بعضی از این مملوکان در روز گار خوشبختی خود سراپرده و سپاه داشتند<sup>۲</sup> و ای بسا که همین بندگان که بزشتخوبی عادت یافته بودند بعدها بامارت میرسیدند و بساط سلطنت می چیدند و بر گردن مردم سوار میشدند و بیادها بر آنان روا میداشتند. بسیاری از علماء و دانشمندان مورد تحقیر این افراد بودند و از آنان خفتها و خواریهامیدیدند<sup>۳</sup>.

عشقبازی با مالیک که بعضی از فقها بجواز آن فتوی داده بودند<sup>۴</sup>، در نزد شعرای این عهد نیز مانند عهد مقدم رایج بوده است اما گفتار شاعران درباره آنان جلا و روشنی شاعران دوره پیشین را ندارد زیرا اولاً گروهی از شاعران این عهد متمسک بشعائر دینی بوده اند و گروهی دیگر، شاید از باب تسلط ترکان، بدین کار چندان تجاهر نمیکردند. با اینحال در اشعار این عهد میتوان نمونهایی از معاشقات شاعران را با بندگان یافت مانند این ابیات از امیر الشعراء معزی:

۱ - تاریخ دولة آل سلجوق چاپ مصر ص ۲۴۸ - ۲۵۱

۲ - ایضاً ص ۲۴۹ - ۲۵۰

۳ - ایضاً ص ۲۴۹

۴ - طبقات الشافعیة سبکی ج ۳ ص ۱۸

روی آن ترك جهان آرای ماه روشنست

زلف او در تیره شب بر ماه روشن جوشنست ...

سنگ بردل بندم اندر عشق آن زرین کمر

ز آنکه همواره بزیر سنگ او دست منست

او ز من منت ندارد گر چه او را شاهوار

طوق زرین هر شبی از دست من در گردنست.

\*\*\*

گر سوسن آزاد بود بار صنوبر

ماند ب صنوبر قد آن ترك سمن بر

\*\*\*

مکن دلم زدو زلفین خویش تافته تر

بگوش بر منته ای ترك زلف تافته سر

\*\*\*

از انوری :

باده اندر جام من ریز ای غلام

ساقی اندر خواب شد خیز ای غلام

در شراب روشن آویز ای غلام ...

با حریف جنس در ساز ای پسر

\*\*\*

ای بت یغما دلم یغما مکن *مطالعات ادبیات انسانی*

از سنائی :

ای کودک زیبای سلب سیمین برو بیجاده لب *رتال جامع علوم انسانی*

سرمایه ناز و طرب حوران ز رشکت با تعب ...

بادا برای لاق آفرین کآید چو تو زان حور عین

فخرست بر ما چین و چین از بهر تو ایلاق را

\*\*\*

وای جان بیدلان را دوزلفتان پناهی ...

برخی رویتان من ای رویتان چو ماهی

از نیش جنگجویی و ز نوش عذر خواهی ...

بر لفظتان که دارد چون شهد و شمع محفل

با جام باده هر یک در بزمگه سروشی      با دست و تیغ هر یک در درزمگه سپاهی ...  
تا باده ده شما بید اندر میان مجلس      از باده توبه کردن نبود مگر گناهی ...  
از تیزی سنانتان هر ساعت از سنائی      آهی همی برآرد حانی میان آهی  
از خاقانی :

خسروا خاقانی عذرا سخن هندوی تست      هندویی را ترك عذرا دادی احسنت ای ملک  
او غلام داغ بر رخ عنبر درگاه تست      عنبری را در دریا دادی احسنت ای ملک  
خادمش گردند خاتونان خرگاه فلک      تا ورا خاتون یغما دادی احسنت ای ملک  
گذشته از این شهرت بعضی از امرای ترك یا غلامانی که بمقامات بلند رسیده بودند، باعث شد که معانی نامهای آنان مضامینی در شعر فارسی ایجاد کند چنانکه در این دوبیت از خاقانی ملاحظه می کنیم :

بر قراخان شب و آقسنقر روز از شرف

در طغانشاهیش طغرا داد احسنت ای ملک

\*\*\*

قراسنقر آنگه که نصرت پذیرد      بر آقسنقر آثار خذلان نماید

و مراد از قراسنقر در اینجا شب و مقصود از آقسنقر روز است.

برای خریدن برده و بنده رسم و آیینی خاص بود که بدان اهمیت وافر داده میشد چه « آدمی خریدن علمی بسیار دشوار »<sup>۱</sup> بود و « برده خریدن، و علم آن از جمله فیلسوفی »<sup>۲</sup> شمرده میشد. عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن شمس المعالی قابوس در این باره فصلی مشبع دارد و در آن برای هر دسته از غلامان علائم و شرائطی ذکر کرده و انواع غلامان و عادات آنان را مذکور داشته و شرایط خریدن غلام را بتامی آورده است.<sup>۳</sup>

شرط اصلی غلام آن بود که خو بروی باشد و می بایست که نخست چشم و ابروی

۱ و ۲ - قابوسنامه تصحیح مرحوم رضاقلیخان هدایت ص ۱۰۰

۳ - رجوع شود به قابوسنامه ص ۱۰۰ - ۱۰۹

او و آنگاه بینی و لب و دندان و موی وی را بدقت نگر است تا نیکو چشم و ملیح بینی باشد و در لب و دندان او حلاوت و در پوست او طراوتی بود . علاوه بر این بعضی بفریبی و لاغری تن و اطراف بندگان نیز مینگر بستند و بهر حال همه اعضا و همه اندام بنده را واری میگردند تا علامتی را که برای هر دسته از بندگان معلوم شده در او بیابند زیرا هر دسته از غلامان علامتی خاص داشتند که خریدار مطلع و متخصص میبایست آنها را ملحوظ دارد . مثلاً غلامانی که برای « علم آموختن و کدخدایی فرمودن چون کتابتی و خازنی ، خریداری میشدند میبایست راست قامت و معتدل گوشت و معتدل رنگ و گشاده میان انگشتان و پهن کف و پهن پیشانی و سهلا چشم و گشاده ابرو و خنده ناک باشند . و آنکه برای ملاحی میخریدند میبایست نرم گوشت و کم گوشت نه فربه و نه لاغر و باریک انگشت باشد . و آنکه برای جنگاوری میخریدند بایست سطر موی و تمام بالا و راست قامت و قوی ترکیب و سخت گوشت و سطر استخوان و سخت مفاصل و کشیده عروق و ورگ و پی بر تن او پیدا و انگیخته و سطر انگشت و پهن کف و فراخ سینه و کتف و سطر گردن و گرد سر و پهن شکم و برچیده سربن و کشیده روی و سرخ چشم باشد . شرط مهم دیگر غلام آن بود که بیمار یا در مظان بیماری نباشد و برای آنکه از این حیث اطمینان حاصل شود غلام را بدقت معاینه میکردند .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

غلامان را برای جنگاوری ، معاشرت ، خدمتگزاری در خانه و سرای زنان ، خنیاگری ، طباشی ، فراشی ، حاجبی ، ستوربانی و امثال اینها میخریدند و ممکن بود خواجهی بنده خود را بدیگری بفروشد و از او چون فروش ضیاع و عقار فایده برگیرد . اجناس غلامان عبارت بود از ترك و ارمنی و روسی و هندی و حبشی و نوبی . جنس ترك خود برنه نوع بود که از جمله ایشان از همه بدخوتر خفچاق و غز بودند و از همه خوشخوی تر و فرمانبردار تر ختنی و خلخی و تبتی و از همه سست تر و کاهلتر چگلی و از همه بلاکش تر و سازنده تر تاتار و یغما .

اجناس غلامان ترك از همه مطبوع تر و نیکوتر شمرده میشدند « چنانکه چون در ترك



نگاه کنی سری بزرگ بود و روی پهن و چشمها تنگ و بینی پخج و لب و دندانانی نه نیکو، چون یک بیگانه را بنگری هر یک بذات خویش نه نیکو نماید ولیکن چون همه را بجمع بنگری صورتی باشد سخت نیکو... اما بطراوت دست از همه جنس برده اند». عیب بزرگ ترکان آن بود که کند خاطر و نادان و مکابر و شغبناک و ناراضی و نا انصاف و بدست و بی بهانه آشوب کننده و بی زبان باشند و بشب سخت بد دل باشند آن شجاعت که بشب نمایند بروز نتوانند نمود اما هنر ایشان آنست که شجاع باشند و بی ریا و ظاهر دشمنی کنند و متعصب باشند بهر کاری که بدیشان سپاری، نرم اندام و لذیذ باشند بعشرت و از بهر تحمل به ازیشان جنسی نیست. و سقلابی و رومی و الانی قریب اند بطبع ترکان ولیکن از ترکان بردبارتر و کدود<sup>۱</sup> تراند اما الانی پشت دلیر تر از ترک بود و خداوند دوست تر بود لیکن در ایشان چند عیب است چون دزدی و بیفرمانی و بیوقایی و بهانه گیری و بی شکیبایی و کند کاری و سست طبعی و گریز پایی، اما هنرش آن بود که نرم تن و مطبوع و درست زبان و دلیر و رهبر بود. اما عیب رومی آن بود که بد زبان و بد دل و سست طبع و کسلان و زودخشم و حریص و دنیا دوست بود و هنرش آنکه خویشتن دار و مهربان و خوشبوی و کدخدا روی و فرخی جوی و زبان نگاهدار بود. اما عیب ارمنی آن بود که بد فعل و گنده تن و دزد و شوخگن و گریزنده و بیفرمان و بیهوده درای و خائن و دروغ زن و کفر دوست و بددل و بیقوت و خداوند دشمن باشد و سراپای او بعیب نزدیکتر که بهتر ولیکن راست زبان و تیز فهم و کار آزموده و کدود باشد. اما عیب هندو آن بود که بد زبان بود و درخانه کنیزکان از او ایمن نباشند...

اما نوبی و حبشی بی عیب ترند و حبشی از نوبی بهتر بود<sup>۲</sup>.

برای نگاهداری بندگان و مراقبت احوال آنان نیز شرایطی بود که عقلای قوم آن شرایط را رعایت میکردند. اگر بنده بی از خداوند خود ناراضی میشد از او تقاضای فروختن خود میکرد و در اینصورت صلاح در آن بود که هر چه زودتر شر او را دفع کنند و گرنه نافرمانی و بدخویی میکرد.

از مجموع این اطلاعات نیک در یافته میشود که در این عهد غلامان خاصه غلامان ترك که عددشان از همه بیشتر و فراهم آوردن آنان از سرحدات ماوراءالنهر و خراسان بسیار سهل بود، همه جای ایران را از دربار های پادشاهان و امیران و دستگاههای وزیران و رجال تا خانه های اکابر و اشراف و متمکنین فرو گرفته بودند، لیکن بیشتر نفوذ آنان در دستگاههای دولتی بود که برای جنگ و اخذ مالیات و عوارض و نظایر این کارها مورد استفاده قرار می گرفتند و البته از جور و عدوان نسبت به مردم دریغ نمیکردند و مردمان را رنجها می رساندند و مالهای می ستاندند چنانکه برای دویست دینار غلامی میرفت و پانصد دینار از برای اصل و مزد می ستاند و مردمان در این حال درویش و مستأصل میشدند<sup>۱</sup>.

با آنکه عدد غلامان و کتییزگان ترك از خلخی و تاتار و غز و قبايل ترك وقفچاق و یغما و تبتی و ییگلی و جز آنان در این عهد بسیار بوده است با اینحال در جنب پیشرفت و نفوذ قبايل زرد پوست در داخله ماوراءالنهر و خراسان و سایر نواحی اهمیت آنان را بچیزی نمیتوان گرفت زیرا در این دوره بسیاری از قبايل و اقوام کوچک یا بزرگ ترك در اقطار و انحاء ایران پای نهاده و توطن اختیار کرده بودند چنانکه باید این عهد ممتد را که نزدیک دو قرن است دوره انتشار قبايل زرد پوست در تمام آسیای مرکزی و در خاور میانه و آسیای صغیر دانست و دوره بعد یعنی دوره حملات مغول و تاتار را دنباله و تکمله این عهد شمرد.

در تاریخ ایران و ممالک اسلامی هر وقت نام ترك بیاوریم مراد قبايل زرد پوستی هستند که تا اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم از حدود ماوراءالنهر و خراسان بر ایران می تاخته و همگی از اقوام زرد پوست «اورال و آلتائی» بوده اند. کلمه ترك رابعضی بمعنی قوت و نیرو آورده اند و ظاهراً در آغاز امر بیشتر معنی سیاسی داشت تا نژادی، و در برابر آن معمولاً کلمه اوغوز (غز) و تغوز (تغز) بعنوان دشمنان ترك و رؤسای آنان بکار برده میشد.

«ترك» ظاهراً در آغاز امر نام یکی از قبایل زرد پوست «اورال و آلتائی» و شاید نام یکی از سلاطه‌های پادشاهی آنان بوده است، و این اسم بعنوان یک قبیله چادر نشین نخستین بار در قرن ششم میلادی معمول شد. در این اوان قبیله ترك امپراطوری مقتدری در حدود مغولستان و نواحی شمالی چین تا دریای سیاه تأسیس کرد و مؤسس این امپراطوری «بوئین» نام داشت که در سال ۵۵۲ میلادی در گذشت و برادرش سنجیو خاقان امپراطوری خود را بطرف مغرب آسیای مرکزی توسعه داد و تا سال ۵۷۶ سلطنت راند. این امپراطوری را در اسناد چینی بدو قسمت امپراطوری ترکان شمالی و امپراطوری ترکان غربی تقسیم کرده‌اند. این دو امپراطوری در اواسط قرن هفتم میلادی مطیع و خراجگزار امپراطوران چین شدند لیکن امپراطوران ترکان شمالی در اواخر قرن هفتم بعد از نیم قرن اطاعت از امپراطوری چین استقلال خود را باز گرفتند و تا سال ۷۴۴ میلادی در قدرت خود باقی بودند. کتیبه‌های اُرخُن (واقع در دره اُرخُن در مغولستان) از همین سلسله است و این قدیمترین اثر مکتوب از ترکان است.

امپراطوران ترکان شمالی گاه بر قسمتی از متصرفات ترکان غربی نیز تسلط می‌یافتند لیکن قدرت واقعی در نواحی غربی آسیای مرکزی یا قبیله «تورگش»<sup>۱</sup> بوده است که در سال ۱۲۱ هجری مطابق با سال ۷۳۹ میلادی خاقان آنان «کورصول» بر کنار نهر چاچ با لشکریان نصر بن سیار حاکم اموی خراسان و ماوراءالنهر جنگید و بدست لشکریان اسلام اسیر شد و با آنکه هدایای فراوان تقبل کرد نصر بازاد کردن او تن در نداد و او را کشت و استخوانهایش را سوزاند.<sup>۲</sup>

از آنجا که امپراطوری ترك در اواخر دوره ساسانی و اوایل عهد اسلامی با دولت ساسانی و با دولت خلفا در سرحدات ماوراءالنهر همسایگی داشت، نام ترك بر

۱ - Türgesh

۲ - ابن الاثیر حوادث سال ۱۲۱

همه زردپوستانی که ازین پس در آن نواحی پدیدار شدند، اطلاق گردیدمانند طوایف قرلق که در شرق امپراطوری ترك یعنی در میان آلتایی و حوزه علیای ایرتیش زندگی میکردند و در حدود سال ۷۶۶ میلادی مساکن ترکان غربی بتصرف آنان درآمده بود و رؤسای آن قوم همچون امرای غز که در حوالی سیحون فرمانروایی داشتند، لقب ترکی بیغو (بیغو) یافتند. همین غزان (اوغوز) هم که جانشین ترکان در قسمتی از متصرفات غربی آنان شده بودند به ترکان شهرت یافتند.

در اشارات جغرافیا نویسان اسلامی از حدود قرن سوم و چهارم کلمه ترك همدا جا بهمین معنی ثانوی خود یعنی برای تمام اقوام زردپوست که لهجه های مشترک متقارب بیکدیگر داشته اند بکار رفته است و پنج قوم را که زبان واحد داشته اند بنام ترك یاد کرده اند و آنها عبارتند از تغزغز و خرخیز (قرقیز) و کیماک و غز (اوغوز) و خرخلخ (قرلق، خلخ). دورترین حد سکونت این اقوام را از شمال «ویرانی شمال» یعنی اراضی آنسوی ینی سئی میدانستند که «اندران مردم نتواند بودن» و از مشرق دریای اقیانوس مشرقی «یعنی اقیانوس کبیر».

در نقشه های صورت الارض مساکن اقوام بزرگ ترك چنین دیده میشود: در مشرق دریای خزر و مغرب و شمال و قسمتی از اراضی مشرق دریاچه خوارزم مسکن غز بود و بعد از آن تا قسمت زیادی از اراضی شرقی رود سیحون مسکن خرخلخ. بعد از قطع منازل خرخلخ به اراضی تغزغز و خرخیز و بعد از قطع منازل غز و عبور بجانب شمال بمتنازل کیماک میرسیدند.

بهترین کتاب از کتب رائج جغرافیایی قرن چهارم که اطلاعات مفصل و خوب راجع بقبایل زرد پوست داده حدود العالم است. در این کتاب بعد از نواحی ثبت که در برخی از قسمتهای آن قبائل ترك تسلط داشتند از باقی قبایل زردپوست و حدود مساکن و بلاد و وضع اقتصادی آنها این مطالب آمده است که در اینجا خلاصه میشود.<sup>۱</sup>

**ناحیه تغزغز (توغوز اوغوز)**، از مشرق محدود بچین و از جنوب بتبت و

ناحیه خلخ و از مغرب بناحیه خرخیز (قرقیز است) و این ناحیه بزرگترین ناحیه ترکست و ملوک همه ترکستان در قدیم از این قوم بوده اند و مردمی جنگی و با سلاحند و در تابستان و زمستان از جایی بجایی میروند و از این ناحیه مشک و انواع پوست های قیمتی و گوسفند و گاو و اسب حاصل میشود . چند شهر کوچک در آنست و از آن میان جنیانجک پایتخت مملکت تغزغز است .

**ناحیه یغما** از مشرق بناحیه تغزغز و از مغرب بناحیه خلخ محدودست . در این ناحیه صید های بسیارست و اسب و گوسفند تربیت میشود و مردمانی جنگی دارد و پادشاهانشان از اولاد سلاطین تغزغزند و عدد قبایل آنان بهزار و هفتصد میرسد و بعضی از این قبایل با تغزغزیان در آمیخته اند و شهر کاشغر بر سرحد میان تغزغز و یغما و خرخیز واقعست .

**ناحیه خرخیز** (قرقیز) از مشرق بچین و دریای اقیانوس مشرقی و از جنوب بحد تغزغز و قسمتی از حدود خلخ و از مغرب به کیماک محدودست و در آن آبادانی نیست مگر شهر کمجک که پایتخت خرخیز خاقان در آنجاست . قرقیزیان قبایلی وحشی اند و طبع ددگان و درندگان دارند و مردمی درشت صورت و بیداد کار و بیرحم و مبارز و جنگجویند . در این ناحیه پوست های قیمتی و گوسفند و گاو و اسب فراهم میآید . از قرقیزیان قومی بنام «فوری» از همه وحشی تر و مردمی آدم خوار و بی رحمند و زبان ایشان را قرقیزیان دیگر نمیفهمند .

**ناحیه خلخ** از مشرق به تبت و مساکن یغما و تغزغز و از جنوب بماوراء النهر و سرزمین یغما و از مغرب بمساکن غوز و از شمال بجایگاه تخی و چگل و تغزغز محدود میشود . این ناحیه با نعمت تر از همه نواحی ترکست و مردمانش بخوی مردمی نزدیک اند و ملوک ایشان را بیغو میخوانند . بعضی از خلخیان زراعت میکنند و بعضی شبانی و صیادی و در این ناحیه چند ده و شهر کوچکست .

**ناحیه چگل** مشرق و جنوب آن حدود خلخ و مغرب آن حدود تخی و شمال آن ناحیه قرقیز است . مردم این ناحیه خداوندان خیمه و خرگاهد و شهر و ده ایشان کمست

و گاو و گوسفند و اسب می پرورند و مردمی نیک طبع و آمیزنده و مهر بانند.

**ناحیه تخش** یا تخشی از شرق بیگل و از جنوب بخلخ و از مغرب بمساکن قرقیز و از شمال بمساکن چگل<sup>۱</sup> محدودست. از شهرهای بزرگ این ناحیه سویاب و دیگر بیکیلینغ است که بزبان سغدی آنرا سمکنا گویند و دهگانان آنرا «ینالبر کین» مینامند و با او سه هزار مرد برنشینند.

**ناحیه کیماک** از جنوب برود ایرتیش ورود اتل و از مغرب به ناحیه خفچاخ و ویرانی شمال محدودست و از شمال بویرانی شمال که مردم در آنجا نتواند بود. و در این ناحیه فقط یک شهرست و پادشاه آنرا خاقان خوانند.

**ناحیه غوز** ( غز ) مشرق آن بیابان غز و شهرهای ماوراءالنهر و جنوب آن بعضی از بیابان غوز و دریای خزران (خزر) و مغرب و شمال آن رود اتل است. غزان مردمانی شوخ روی و ستیزه کار و بددل و حسودند و خواسته ایشان اسب و گوسفند و گاو است و اندر میان ایشان بازرگانان بسیارند و بهر وقت بغزو آیند بنواحی اسلام بهر جایی که افتد و بر کوبند و غارت کنند و زود باز گردند و هر قبیله را از ایشان مهتری بود از ناسازندگی باهم.

**ناحیه بجناک** در مغرب مساکن غزان واقع است و این ترکان را شهر نیست و با همه همسایگان خود جنگ می کنند و ناحیه آنان از همه حیث بکیماک میماند.

**ناحیه خفچاخ** ( قفچاق ) از جنوب بمساکن بجناک و از سایر جهات بویرانی شمال محدود است. خفچاخان از قوم کیماک جدا شده اند ولیکن بدخوتر از کیماکیان و مطیع آنانند.

بی مناسبت نیست که از قول ابن حوقل نیز درباره ترکان و حدود مساکن آنان در اینجا استفاده می کنیم. وی میگوید:

۱ - طوایف تخشی خود بدو دسته بزرگ تقسیم میشدند و همگی از قبایل تورگش

Turgesh بوده اند و مساکن آنان در ساحل رود «چو» قرار داشته است.

۲ - صورة الارض ص ۱۴-۱۵ نقل باختصار.

«... در دیار ترکان پادشاهانی بسر میبردند که بسبب ممالک خود از یکدیگر متمایزند. غزیه حدود دیارشان مابین خزر و کیماک و سرزمین خرلخیه و بلغار و حدود دارالاسلام از میان جرجان تا فاراب و اسپججاست است - و دیار کیماکیه در آنسوی خرلخیه در ناحیه شمال میان غزیه و خرخیز و پشت صقالبه قرار دارد - اما یا جوج در ناحیه شمال یعنی در دیاری هستند که اگر اراضی صقالبه و کیماکیه را بپیمائیم بدان میرسیم... خرخیز میان ناحیه تغزغز و کیماک و بحر محیط و سرزمین خرلخیه و غزیه بسر میبردند - تغزغز قبایل بزرگی هستند که اراضی وسیعی میان تبت و سرزمین خرلخیه و قرقیز و مملکت چین دارند... و طایفه یی از ترک بلاد روس را پیموده باراضی میان خزر و روم رفته اند و آنان بجناکیه اند و موضعی که اکنون دارند سرزمین قدیم آنان نیست بلکه بر آن غلبه کرده اند...»

از مجموع این اشارات چنین مستفاد میشود که در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم نزدیکترین طوایف ترک بسرحدات ممالک ایرانی طوایف غزو و خرلخ بوده اند. کلمه غز صورت عربی و فارسی از ریشه «اوغوز» است. این قوم بچند قبیله تقسیم میشدند و مساکن آنان از سواحل شرقی بحر خزر و شمال گرگان تا حدود فاراب از ناحیه وستکنند و اسپججاست در سواحل غربی سیحون امتداد می یافت و از این حدود سرحدات غزو و خرلخ با یکدیگر در می آمیخت و تافرغانه چادرهای قرلقان بوده است. پیشرفت این طوایف در این حدود تا اواخر قرن چهارم با همه مقاومت سامانیان بتدریج در میان اراضی مسلمان نشین و آریایی صورت میگرفت چنانکه در قلمرو غزان و خرلخان بعضی نواحی وجود داشت که در آنجا مسلمانان با کفار در آمیخته و مطیع آنان بوده اند مانند «قریه الحدیثه» در ده منزلی خوارزم و بیست منزلی فاراب نزدیک جند که در قلمرو تسلط غزان بود. و نظایر این موضع در سایر نواحی نیز یافته میشد<sup>۲</sup> و در اطراف اسپججاست «کدر» ،

۱- صورة الارض ص ۵۱۲

۲- حدود العالم ص ۷۰ و ۷۱۹

و «وستکند» مجمع ترکانی بود که قبایلی از آنان قبول اسلام کرده بودند. علاوه برین در این ناحیه خلجیان و غزان بهم در آمیخته و مسلمان شده بودند.

در مراتع میان فاراب و «کنجده» و «چاچ» در حدود هزار خانوار از ترکان که در خر گاهها زندگی میکردند توطن اختیار نموده و باسلام درآمدند لیکن همه رسوم قومی خود را نگاه داشته بودند<sup>۱</sup>.

اسلام آوردن قبایل ترك بتدریج انجام میگرفت و در تمام قرن چهارم اندك اندك دسته هایی از قبایل مذکور قبول این آیین میکردند لیکن در اوایل قرن پنجم این نهضت قوت بیشتر یافت. این الایئر در حوادث سال ۴۳۵ مینویسد که در این سال عده بی از کفار ترك که بر بلاد مسلمین میتاخته اند، در نواحی بلاساغون و کاشغر قبول اسلام کردند. شماره این گروه را ده هزار خر گاه گفته اند و عید اضحی را با قربان کردن بیست هزار گوسفند جشن گرفتند و بدین گونه شرآنان از مسلمین دفع شد. این گروه تابستان را در حدود بلغار و زمستان را در حدود بلاساغون می گذراندند و چون اسلام آوردند در بلاد مختلف پراکنده شدند و تنها بعضی از آنان مانند اقوام تاتار و ختا که در نواحی چین بسر میبردند بدین اسلام در نیامدند<sup>۲</sup>.

تا اواخر قرن چهارم در بعضی از سرحدات خوارزم و ماوراءالنهر که در جانب آسیای مرکزی واقع بود اثر دیوار ها و سدهایی را در برابر ترکان می یابیم که بی شباهت بدیوار چین در برابر قبایل زرد پوست مهاجم نبوده است. علت ایجاد این موانع در برابر قبایل زرد پوست آن بوده که اینان با استفاده از اراضی هموار پیوسته مزاحم مردمی بودند که در سرزمینهای آباد اطرافشان بسر میبرده اند و اگر موانعی در برابر آنان ایجاد نمیشد باسانی فرصت ترک تاز می یافتند.

از جمله این سدها یکی دیوار عبدالله بن حمید معروف به «حایط القلاص» بوده است. حدود این دیوار را در نقشه صورۃ الارض نسخه مطبوعه لیدن بین صحایف ۴۶۲-۴۶۳ و ۴۵۸-۴۵۹ میتوان دید. این دیوار در ناحیه میان مصب رودخانه چیحون و سیحون از شمال بیکند آغاز میشد و بعد از عبور از موازات چندین آبادی معروف نهر سیحون را قطع میکرد و تا حدود ناحیه طراز امتداد می یافت.

۱- صورۃ الارض ض ۵۱۱

۲- کاسل التواریح حوادث سال ۴۳۵



همچنانکه گفتیم قبایل زرد پوست مجاور سرحدات ایران بنام «ترك» ها خوانده میشدند. دسته‌هایی از این قبایل را «تركمان» نیز مینامیده‌اند. معنی کلمه تركمان چندان روشن نیست. همین اسم در زبان چینی «تو کومونگ»<sup>۱</sup> آمده است<sup>۲</sup> و قدیمترین مأخذ از مأخذ اسلامی که این اسم در آن ذکر شده احسن التقاسیم است<sup>۳</sup>. اسم تركمان معمولاً بر غزان و خرخان اطلاق میگردد و علی‌الخصوص غزان باین نام خوانده میشده‌اند<sup>۴</sup>.

قبایل ترك را بر رویهم بدو دسته شمالی و جنوبی تقسیم میتوان کرد. از تركان شمالی ققچاقان، غزان، قبایل تاتار، قرقیزان؛ و از تركان جنوبی قبایل چگل، توخشی، یغما، اوغور، خرخ، طفقاج، باشقیر و ختای را میتوان نام برد.

غزان و خرخان همچنانکه گفتیم در سرحدات ممالک اسلامی بسر میبردند. از کشور خرخ و «تغوز اوغوز» بچین میرفتند. در همسایگی قرق در مشرق طراز مسکن زمسانی طوایف خلیج و در سواحل رود چو منزلگاههای طوایف تورگش خاصه شعبه معروف آن «توخشی» بوده است. در مشرق کنار «ایسیک گول» قوم چگل بسر میبردند و در جنوب نهر نارین تركان یغما که شعبه‌یی از «تغوز اوغوز» بوده‌اند. شهر کاشغر در اراضی همین قوم واقع بود و بر اثر قرب جوار گاه با طوایف چگل و توخشی اختلاط حاصل میکردند.

زبانی که در میان غالب این قبایل مشترك بود زبان تركی است و حتی بعضی از طوایف شمالی مانند تاتار و قای و جز آنها که لهجه‌یی خاص خود داشته‌اند زبان تركی را هم میدانستند و قبایل جنوبی هم همه لهجه اصلی تركی داشتند و یا اگر بعضی مانند اوغور و جمول بین خود لهجات خاص بکار میبردند زبان تركی لهجه عام آنان محسوب میشد.

#### ۱- Tö-kü-möng

۲- رجوع شود بدائرة المعارف اسلام ذیل کلمه ترك بقلم بارتولد

۳- احسن التقاسیم ص ۲۷۴

۴- تاریخ دولة آل سلجوق ص ۲۷، ۷۰، ۷۸- اسرار التوحید چاپ نگارنده ص ۲۳۰، ۱۷۴

و جز آنها.

نخستین مراکز قدرت قبایل ترک که مبداء حمله آنان بجانب اراضی ماوراءالنهر و فلات ایران در این دوره شد شهرهای کاشغر در ساحل علیای نهر «تاریم»<sup>۱</sup> و بلاساغون در کنار رودخانه «چو»<sup>۲</sup> بوده است. متشاء امراء متعدد

## پیشرفت در اراضی ایرانی

ترک آل افراسیاب همین دو شهر در ترکستان شرقی بوده و تقدم در این امر بابلاساغون است.

نخستین حمله بطرف شهرهای آریایی ایرانی به شهر اسپیچاپ بوده که در دست سلاطین سامانی قرار داشته و بوسیله بغراخان هارون نواده ستق بغراخان فتح شد. نخستین اعزام قوا بجانب سمرقند و بخارا در سال ۳۸۲ هجری بفرمان بغراخان هارون صورت پذیرفت و اگر چه این حمله با موفقیت همراه بود لیکن بنحوی که دیده ایم منجر بیازگشت بغراخان از بخارا شد. با این حال حملات و دست اندازیهای ترکان بمتصرفات سامانی ادامه داشت تا چند سال بعد تمام اراضی واقع در شمال دره زرافشان در چنگ قراخانیان قرار گرفت و در سال ۳۸۹ دوبار سمرقند و بخارا بتصرف آنان درآمد. اگر چه سامانیان چندگاهی خواسته اند با استفاده از عوطف ملی ایرانیان برای بیرون راندن ترکان کروفری کنند، لیکن متأسفانه چون این مهاجمان بسلاح اسلام مسلح شده بودند تسلط آنان بر بلاد اسلامی در نظر مسلمانان با اشکالی همراه نبود و حتی بعضی از دهقانان قسمتهای شرقی ماوراءالنهر که در دوره ساسانی مانند دیگر مرزبانان در قلمرو خود قدرتی داشته و در دوره سامانی این قدرت را از دست داده بودند، با حملات ترکان بر دولت سامانی موافقت داشته اند و از آنجمله است دهقان ایلاق که بعد از تسلط قراخانیان سکه بنام خود زد<sup>۳</sup> و این حوقل نیز بوجود دارالضرب در آن دیار اشاره میکند<sup>۴</sup>.

۱- Tarime

۲- Tchou

۳- W. Barthold, Histoire des Turcs d'Asie, ۳

centrale, trad. française, paris, 1945. p. 68.

۴- صورة الارض ص ۱۰۵

آل افراسیاب چنانکه دیده‌ایم بر اثر سطوت محمود غزنوی و بعدازو بر اثر اتحاد با مسعود، و غلبهٔ سلاجقه بر خراسان و ماوراء النهر، نتوانستند از جیحون بگذرند و این توفیق برای دسته‌ی از غزان بنام سلاجقه باقی ماند. این دسته از غزان از اواخر قرن چهارم شروع بمهاجرت در داخلهٔ اراضی اسلامی کردند و در جند و نوربخاراسکونت گزیدند. این دسته که همان **ترکمانان سلجوقی** باشند، بسرعت در ماوراء النهر و خراسان پراکنده شدند و افزونی گرفتند چنانکه دو دولت بزرگ غزنوی و قراخانی در برابر آنان بزاند درآمدند و تمام دولتهای ایرانی که در داخلهٔ ایران حکومت داشتند بدست آن قوم نابود شدند و حکومتی که از آنان بنام سلاجقه بوجود آمد، مدت‌ها بر ایران و بسیاری از ممالک اسلامی از ترکستان تا کنار مدیترانه تسلط داشت.

ترکمانان سلجوقی چنانکه دیده‌ایم بعد از قبول اسلام و سکونت در ماوراء النهر بزودی در جنگهای آن نواحی شرکت جستند و در همان اوان بر اثر ضیق مکان و پاره‌ی مشکلات، گروهی از آن قوم که اسرائیل بن سلجوقی بر آنان ریاست داشت با اجازهٔ محمود غزنوی بایران آمدند ولی خوی غارتگری آنان نگذاشت که آرام بمانند و بهمین سبب بسختی با سر محمود غزنوی سرکوب و پراکنده شدند و دسته بزرگی از آنان در عراق و آذربایجان سکونت اختیار کردند و اسرائیل و فرزندانش نیز بدست عمال محمود محبوس گردیدند. غزان در عراق و آذربایجان پیش میرفتندی آنکه قدرت قابل توجه و متمرکزی داشته باشند. دسته‌ی از آنان که از حدود اصفهان بجانب شمال غربی ایران توجه کرده بودند مورد استفادهٔ امیر ابو منصور و هسودان بن مملان قرار گرفتند و این امر خود موجبی برای نیرومندی آن امیر گردید چنانکه قطران تبریزی خطاب با او گفته است:

بدین مبارز خر گاهیان سخت لمان شکفت نیست که بر آسمان زنی خر گاه  
لیکن چون بزودی مزاحم کار و هسودان شدند، آن پادشاه آنانرا از آذربایجان  
بیرون راند<sup>۱</sup>

دسته‌های دیگری از همین غزان که در عراق مانده بودند چند گاهی مزاحم

سرداران مسعود غزنوی در آن سامان بودند چنانکه از سال ۴۲۶ تا ۴۲۹ بارها بر بوسهل حمدونی و تاش سرداران مسعود شوریدند و بسیاری از سپاهیان غزنوی را کشتند و در همان اوان که بنی اعمام آنان بر خراسان استیلا می یافتند ری تحت سیطره و نفوذ ایشان درآمده بود<sup>۱</sup>.

این دسته و دسته دیگر از ترکمانان را که در همین اوان بر خراسان و بعد از آن بر سایر بلاد و نواحی مستولی شدند، مسلمانان بعنوان غز می شناخته اند<sup>۲</sup>. ترکمانان اگرچه بر اثر حسن عقیدت بعضی از سران خویش قتل و ویرانی سخت و غارت بی سابقه بی درممالک مفتوحه براه نینداختند، لیکن بهر حال تسلط آنان خالی از آزار و ایذاء نبود و بدکر نمونه هایی از قتل و ویرانی آنان در کتب تاریخ باز میخوریم<sup>۳</sup>.

دسته بزرگ دیگری از غزان معروف به قراغز از اوایل دوره سلجوقی بر اثر فشاری که از طوایف دیگر زردپوست می دیدند بطرف خراسان پیش آمده در حدود بلخ سکونت اختیار کردند. این دسته که اسلام نیز آورده بودند تا پیش از تسلط ترکان ختا بر ماوراءالنهر در آن سامان بسر میبردند لیکن بعد از غلبه آن قوم بر ماوراءالنهر ناگزیر بحدود بلخ مهاجرت کردند.

در عهد سلطنت سنجر غزان امرائی بنام «دینار» و «بختیار» و «طوطی» و «ارسلان» و «جفیز» و «محمود» داشتند و یک چند بی آنکه آزاری از آنان بر مردم رسد در اطراف بلخ بسر میبردند لیکن امیر قماج عامل سلطان سنجر در بلخ، چون از ایشان بیم داشت آنانرا بترك آن نواحی و مهاجرت بناحیه بی دیگر خواند. غزان از این کار امتناع ورزیدند و با طوایفی دیگر از ترکان همدست شده امیر قماج را شکستی سخت دادند و شروع بقتل و غارت و سرقت زنان و اطفال مردم کرده بسیاری از علمای و فقها را از

۱- ابن الاثیر حوادث ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸ و ۴۲۹ و نیز رجوع شود به تاریخ ابوالفضل بیهقی حوادث همین سنین.

۲- برای نمونه رجوع شود باین اثر حوادث سال ۴۴۴ و موضوع وصول ترکمانان بفارس و فرار از آن ناحیه.

۳- ابن الاثیر حوادث ۴۴۵ و اسرار التوحید ص ۲۳۰

دم تیغ گذرانیدند و مدارس و مساجد را ویران ساختند. امیر قماج از دست آنان به مرو شاهجان که مستقر حکومت سنجر بود گریخت و شکایت بسنجر برد. سنجر غزان را بترك بلادی که بتصرف آورده بودند فرمان داد، غزان عذر خواستند و اموال کثیر فرستادند و اجازه طلبیدند تا همچنان در چراگاههای سابق بسر برند. سنجر بدین امر تن در نداد و سپاهیانیشتر از یکصد هزار سوار فراهم آورد و بیجنگ آن قوم رفت و چنانکه میدانیم شکستی سخت از آنان یافت و از معرکه گریخت. لیکن غزان از پس سنجر یان شتافتند و از کشته پشته‌ها ترتیب دادند. علاءالدین قماج که نایره این قتال را خود روشن کرده بود در معرکه کشته شد و سنجر با عده‌یی از امرا بدست غزان اسیر گشت (۵۴۸). غزان همه امراء اسیر را از دم تیغ گذراندند و سنجر رازنده نگاه داشتند و او را همچنان سلطان خویش دانستند.

قتل و غارت غزان از این هنگام در تمام بلاد خراسان آغاز شد و از جور و اعتساف و نهب و سفک دماء کاری کردند که تا آن وقت اصلاً سابقه نداشت. یکی از عمال غز در نیشابور از مردم زروسیم بسیار میخواست و چون مردم از پرداختن آن عاجز بودند بر او شوریدند و او را کشتند. غزان بانتقام او در شهر ریختند و سراسر آن شهر عظیم را بباد غارت دادند و خرد و بزرگ را طعمه شمشیر کردند و آنگاه آتش در شهر زدند و آنرا یکباره ویران ساختند (۵۴۹ هجری) چنانکه بعداً نیشابور بشادیاخ انتقال یافت. بسیاری از مشاهیر علمای خراسان که در نیشابور متوطن بودند در این فتنه از میان رفتند و معروفتر از همه آنها امام محیی‌الدین محمد بن یحیی فقیه بزرگ شافعی بوده است که بسیاری از شاعران عربی و فارسی مرثیاتی برای وی ترتیب دادند.

نظیر همین کار را غزان در طوس کردند و آنجا را نیز که معدن علما و زهاد بود یکباره ویران ساختند و زنان را باسارت بردند و مردان را بقتل رساندند و مساجد و مساکن مردم را زیر و زبر کردند و از همه آن دیار آبادان جز دهکده‌یی که مقبره امام علی بن موسی الرضادر آن واقع بود باقی نماند. در این هر دو شهر علاوه بر علماء

بیشمار کتابخانه‌های فراوان نیز بوده است که طعمه آتش گشت و از میان رفت<sup>۱</sup>. با حمله غزان خراسان و بعد از آن کرمان بنحوی که پیش ازین آورده ایم ویران و مضطرب شد. این حمله اگرچه بی‌نهایت شدید و بنحوی سابقه بی‌مخرب و با انواع فجایع همراه بوده است، لیکن ایجاد حکومتی خاص از زرد پوستان نکرد زیرا در خراسان سلیمان شاه و محمود شاه که داعیه جانشینی سنجر داشته اند، و مؤیدالدین آی ابه، مانع کار غزان بودند خاصه که تسلط خوارزمشاهان بر خراسان که متعاقب همین اوضاع اتفاق افتاده بود، بدانان فرصت تشکیل حکومتی نداد و ملک دینار از اسراء معروف آنان بعد از آنکه یک‌چند در خراسان گروفری داشت بر اثر حمله سلطان شاه‌بن ایل ارسلان و شکستی که از دوسر خسی یافت، پنهان طغان شاه‌بن مؤید آی ابه رفت و مدتی در بسطام بسر برد و بعد از شکست‌های طغان‌شاه‌بن مؤید و فوت او در ۵۸۱ و استیلای سلطان‌شاه بر ممالک وی، ناگزیر عنان عزیمت بجانب کرمان معطوف داشت و غزان هم که وضع خود را در خراسان دشوار میدیدند دسته دسته بدو پیوستند و در کرمان آشوب و فتنه بی‌عظیم پریا کردند و همچنان در آن دیار سرگرم تاخت و تاز بودند تا عاقبت بسال ۶۱۲ هجری بر اثر تسلط خوارزمشاهان شرآنان از آن ناحیه دفع شد<sup>۲</sup>.

مهاجرتهای غزان بجانب مشرق و مغرب یعنی ولایات ماوراءالنهر و ایران و بیزانس و بلغار و کریمه باعث شد که اراضی اصلی آنان در سواحل رود سیحون و شمال دریای خوارزم و شمال دریای خزر از کف ایشان بیرون رود و بوسیله طوایف دیگری بنام **قفچاق** که دسته‌یی از قبایل کیماک بوده اند مسکون شود. از اواسط

۱- برای اطلاع از تفصیل حادثه غزان فعلا رجوع شود به کامل التواریخ ابن الاثیر

حوادث سال ۵۴۸ ه وراحة الصدور از ص ۱۷۷ تا ۱۸۱ .

۲- تاریخ جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۲۱-۲۲ . عقد العلی للموقف الاعلی،

بدایع الازمان فی وقایع کرمان، ذیل بدایع الازمان از افضل کرمان. در این سه کتاب اخیر کیفیت

غلبه غزان بر کرمان و بیدادگریهای آنان یتفصیل تمام آمده است .

نیمه اول قرن پنجم دشت قفچاق بعنوان همسایه مملکت خوارزم تلفی میشد و مثلاً ناصر خسرو دشت قفچاق را بر همان ناحیه‌ی اطلاق کرده است که الاصلطخری آنرا «منازة الغزیه» نامیده بود. اتفاقاً لهجه قفچاقیان بلهجه غزان نزدیک بود. دسته‌هایی از قفچاقیان همسایه خوارزم قبول اسلام کرده و دسته‌ی دیگر از آنان بآیین مسیحی گرویده بودند و در حملاتی که بر ممالک اسلامی میشد گاه شرکت داشتند چنانکه در حمله «ارمانوس» امپراطور روم که در سال ۶۳۴ با قریب سیصد هزار تن متوجه اخلاط شده بود عده‌ی قفچاقی همراه گرجیان و ابخازیان و خزریان و فرنگیان و ارمنیان بوده‌اند<sup>۱</sup> و بنا بر نقل ابن اثیر<sup>۲</sup> در سال ۵۱۴ قفچاقیان با گرجیان اتحاد کردند و بر بلاد اسلام تاختند و بر اثر جلادت قفچاقیان در قرب تفلیس شکست در سپاه اسلام افتاد و بسیاری از آنان کشته و چهار هزار تن اسیر شدند و بعد از آن شهر تفلیس را محاصره کردند و قریب یکسال آنرا در حصار داشتند و پس از پیروزی آنرا بباد قتل و غارت شدید دادند. این اتحاد دینی مدتها بین قفچاقیان مسیحی و گرجیان و دیگر مسیحیان اطراف آنان وجود داشت چنانکه در یکی از جنگهای گرجیان با سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه قفچاقیان نیز در جزء متحدین آنان بوده‌اند<sup>۳</sup>.

دسته دیگری از قفچاقیان که در جانب شمال شرقی و مشرق بحر خزر میزیستند بر اثر همسایگی با خوارزم با سلاطین آن دیار روابطی یافتند و سلطان محمد خوارزمشاه توانست بسیاری از آنان را مطیع و متقاد خود سازد.

مهمترین قومی که بعد از آل افراسیاب و غزان بر ماوراء النهر تاختند **قراختائیان** هستند. نام قراختائیان یا ترکان ختا در قرن ششم هجری در تاریخ ایران پیدا شده است و بر دسته‌ی از قبایل ترک که شعبه‌ی بی از نژاد تونگوز<sup>۴</sup> بوده‌اند، اطلاق شد که اصلاً بنام «ختای» در نواحی شمالی چین حکومت داشتند و بعداً بر مغولستان تسلط یافته طوایف قرقیز را از آنجا بطرف سواحل رودخانه

۱ - تاریخ دولة آل سلجوق از عمادالدین اصفهانی چاپ مصر ۱۹۰۰ ص ۳۷

۲ - کامل التواریخ حوادث ۵۱۴

۳ - جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۱۷۲

ینی سئی<sup>۱</sup> راندند و طوایف او یغور را که در ترکستان چین زندگی میکرد و کیش مانوی داشته اند باطاعت درآورده بودند.

در ۵۱۹ هجری (۱۱۲۵ میلادی) بر اثر فشار دسته جدیدی از طوایف تونگوز، عده‌بی از طوایف ختای مجبور بترك متصرفات خود شدند و بطرف مغرب فشار آوردند و بر ناحیه کاشغر و ختن تسلط یافتند و همینانند که در تواریخ اسلامی به قراختائیان شهرت دارند. در سال ۵۳۱ (۱۱۳۷ میلادی) خان سمرقند در حدود خجند از گورخان (که لقب خانان این قوم بود) شکست یافت و رعبی عظیم از این قوم در ماوراءالنهر افتاد. در همین اوان آتش عناد و ستیز میان اتسز خوارزمشاه و سنجرین ملکشاه روشن بود و اتسز که از بیم سنجر بر خود لرزان بود بتحریک گورخان پرداخت و او را بر آن داشت که در سال ۵۳۵ که سنجر در سمرقند بسر میبرد بر او تازد. ظلم و عدوان سپاهیان سنجر در ماوراءالنهر نیز یکی از علل این حمله بود زیرا گویا عده‌بی از سران ماوراءالنهر گورخان را برای رهایی از جور سنجریان بسرزمین خود خوانده بودند<sup>۲</sup>. ترکان قرلق (خرلیخ، خلخ) هم با قراختائیان همگامی کردند و در نبردی که در «قطوان» روی داد و هنی عظیم بر سنجر و سنجریان وارد آمد چنانکه هزاران تن از آنان کشته شدند و سلطان با چند تن از سواران از معرکه بیرون جست و خود را ببلخ و ترمذ رسانید.

بر اثر تسلط گورخان بر ماوراءالنهر هم شاهان آل افراسیاب و هم آل اتسز خراجگزار او شدند و این خراجگزاری آل اتسز تا عهد پادشاهی سلطان محمد خوارزمشاه ادامه داشت تا در سال ۶۰۷ محمد خوارزمشاه سلسله فراختایی را از ماوراءالنهر برانداخت.

سلاطین قراختای غالباً مردم نیکوسیرت و عادل بودند و هم از آغاز تسلط خود بر بلاد ماوراءالنهر امرای محلی را برعایت قوانین دینی اسلام فرمان دادند<sup>۳</sup> با

۱ - Inisí - ۱

۲ - راحة الصدور ص ۱۷۲

۳ - چهار مقاله نظاسی عروضی ص ۲۲



آنکه خود مسلمان نبودند و قبول اسلام نمودند. وجود این قوم و سلطنت آنان در ماوراءالنهر وسیله بزرگی برای ممانعت سایر اقوام زرد پوست از پیشرفت در ایران بود و هنگامی که خوارزمشاه آن قوم را بهمدستی کوچلک خان از میان برد، آن سدّ سدید را برداشت و بهمین سبب هنگامی که مغول و تاتار قصد هجوم بیلاد اسلام کردند بی مانع و رادعی توانستند پیش آیند.

لقب سلاطین قراختایی «گورخان» بوده است. این لقب را در کتب اسلامی «کوخان» و «اورخان» و «اوزخان» هم نوشته اند و بعلمت اشتهار سلاطین این قوم بلقب مذکور آن سلسله را گورخانیه هم نوشته اند. ابن اثیر گوید «کوخان» یعنی «اعظم الملوک»<sup>۱</sup> اما طوایف قرلق (یا خرلخ، خلخ، قرلخ، قرلیغ، قارلق، قارلوق) یکی دیگر از طوایف زرد پوستند که در نیمه دوم قرن هشتم میلادی در دره «چو» حکومتی تشکیل داده و اسرای آنان با لقب ییغو (ییغو) مشهور بوده اند.<sup>۲</sup> در اوایل قرن دوم هجری یعنی در سال ۱۱۹ طبری سخن از نفوذ این طایفه در طخارستان واقع در حوزه علیای آمویه دریا میگوید. ابن حوقل در قرن چهارم هنوز طوایف قرلق را در حدود ۳۰ روز از سرحد فرغانه دور میداند.<sup>۳</sup> در قرن ششم و آغاز قرن هفتم تمام حدود بین اسپجانب تا اقصای فرغانه یعنی شمال و شمال شرقی ماوراءالنهر را ترکان خرلخی مسکون ساخته<sup>۴</sup> و در اطراف سمرقند دارای اموال و مواشی فراوان بوده اند.<sup>۵</sup>

۱ - درباره قراختائیان و سلسله گورخانیه رجوع شود به تاریخ دولة آل سلجوق ص ۲۵۳ - ۲۵۶. کامل التواریخ ابن اثیر ذیل حوادث ۵۳۶، راحة الصدور راوندی ص ۱۷۲ - ۱۷۴. حواشی چهار مقاله ص ۱۱۲ - ۱۱۳. اخبارالدولة السلجوقية ص ۹۳ - ۹۵

۲ - حاشیه ص ۳۳۹ از ج ۲ جهانگشا چاپ لیدن بتصحیح مرحوم مغفور میرزا محمد خان قزوینی

۳ - آنسیکلویدی اسلام ذیل کلمه قرلق بقلم Barthold

۴ - صورة الارض ص ۱۱

۵ - معجم البلدان ج ۴ ص ۴۰۲ چاپ لایپزیگ

۶ - تاریخ دولة آل سلجوق ص ۲۵۳ و اخبارالدولة السلجوقية ص ۹۳

نفوذ این طایفه مخصوصاً در اتحادی که با قراختائیان بر ضد سنجر کرده و مایه شکست سلطان سلجوقی شده بودند، آشکارست. اما این اتحاد چندان نپایید چنانکه در سال ۵۵۳ عده بی از خرلخان و پسران بیغو از دست قراختائیان و متحد آنان یعنی خان سمرقند ناچار بایل ارسلان بن اتسز خوارزمشاه پناه بردند زیرا خان سمرقند جلال الدین علی بن الحسین معروف به «کوک ساغر»، بیغو را که سرور قرلغان بود بکشت و در قصد سروران دیگران قوم بود. «خوارزمشاه ایشان را استمالت داد و در جمادی الآخرة این سال متوجه ماوراءالنهر شد، خان سمرقند آوازه حرکت او بشنید، بحصار تحصن جست و تمامت صحرائشیمان تراکمه که از قراگول تا بچند بود با خود در سمرقند برد و از قراختای استمداد کرد، ایلک ترکمان را باده هزارسوار بمدد او فرستادند... لشکر بر دو جانب آب سعد نزول کردند و جوانان لشکر بر سبیل مطارده کرو فری مینمودند، ایلک ترکمان چون خوارزمشاه و لشکر او را بدید در تذل و تواضع گرفت و ائمه و علمای سمرقند بتشفع و تضرع درآمدند و صلح جستند. خوارزمشاه نیز سخن ایشان قبول کرد و امرای قرلغ را با احترام و اکرام تمام با مقام خویش رسانید»<sup>۱</sup>. بعد از این تاریخ گویا قرلغان در برابر نفوذ و تسلط قراختائیان با خوارزمشاهان راه مصادقت می پیمودند. در سال ۶۳۰ که حشم ختای و ماوراءالنهر جمعیتی شگرف بر قصد ایل ارسلان ساختند، پادشاه خوارزم در مقدمه لشکر خویش «عیار بک» را که از قرلغان ماوراءالنهر بود به آموییه فرستاد<sup>۲</sup>. ترکان خلخ بزیبایی و نیکویی اندام میان شاعران فارسی شهرت داشتند.

در همین اوان طوایف دیگری از ترکان در ماوراءالنهر و خوارزم بسر میبردند مانند **ترکان قنقلی** که ترکان خاتون زن تکش بن ایل ارسلان و مادر سلطان محمد خوارزمشاه از آنان بود. قنقلیان مردمی بی رحم و سفاک و خونریز و غارتگر بودند چنانکه «ممر ایشان بهر کجا افتادی آن ولایت خراب شدی و رعایا بحصنها تحصن کردند»<sup>۳</sup>. قنقلیان مدتی در اطاعت آل افراسیاب بودند و بعد از چندی مطیع قراختائیان

۱ - جهانگشاج ۲ ص ۱۴ - ۱۵

۲ - ایضاً ص ۱۶ - ۱۷

۳ - ایضاً ص ۳۵ ح

شدند<sup>۱</sup>. موضع آنان در قراقوم واقع در حوالی چنداز دشتهای ترکستان روس کنونی و ساحل شرقی سیحون و حوالی دریاچه خوارزم بوده است<sup>۲</sup>.

طوایف کوچک دیگری نیز همراه سلجوقیان و قراختاییان و یا در دولت خوارزمشاهان آل اتسز در اراضی ایران پیش می آمدند و سکونت اختیار میکردند و یا در شمار سپاهیان این سلاطین درمی آمدند. غالب این طوایف شعب قبایل بزرگ زرد پوست بودند و ذکر همه آنها موجب ملال است.

تسلط ترکان بر این سرزمین نتایج گوناگونی داشت و بر رویهم  
**نتایج تسلط غلامان** موجب تغییرات عظیمی در اصول عقاید سیاسی و اجتماعی  
**و قبایل ترک** ایرانیان شد و بسیاری از رسوم و آداب قدیم را دگرگون ساخت.

نکته بی که در تسلط همه این غلامان و قبایل مورد تأمل است آنست که جز یک دسته از ترکان که بر ماوراء النهر تسلط متمادی یافته بودند یعنی ختائیان، و غیر از دسته های کوچکی از ترکان قرلقی و غزان که حملات غیر مداومی بر فلات ایران کردند، مابقی دسته ها یا غلامانی که در این کشور مدتها سلطنت راندند، کسانی بودند که پیش از تسلط بر اراضی ایرانی قبول اسلام کرده و مشمول قاعده « المؤمنون اخوة » شده بودند. یکی از اسرار اینکه تسلط غالب این مردم بسرعت و چالاکی انجام میگرفت همین است زیرا اینان که بسلاح دین مسلح بودند، از سیاست عمومی اسلام که عدم امتیاز بین نژادها و انساب در میان مسلمانان است، استفاده میکردند و میتوانستند از بندگی بشهریاری رسند یا از بیابانهای آسیای مرکزی آهنگ تخت سلطنت ایران کنند و اطاعت آنان بر کافه مسلمین گران نیاید.

نخستین دسته بی از ترکان که با این سیاست بر ایران تسلط یافتند قراختاییان هستند که چنانکه میدانیم چندی پیش از حمله بر قلمرو حکومت سامانیان قبول اسلام کرده بودند و این درحقیقت سنت و قانونی برای سایر قبایل ترک شده بود و چنانکه پیش

۱ - جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۸۷ - ۸۸

۲ - ایضاً ص ۱۰۱

از این دیده‌ایم آشنایی با اسلام برای بعضی از قبایل ترك مجاور ایران از قرن چهارم آغاز شده بود.

از عجائب آنست که کفار ختا هم بعد از تسلط بر ماوراءالنهر با مسلمانان و علمای مذهبی در نهایت احترام رفتار کردند و حتی خود را حامی قوانین اسلامی معرفی نمودند. چون گورخان ختایی در جنگ قطوان بر سنجر غلبه یافت بخارا را به اتمتکین برادرزاده اتسرخوارزمشاه داد و او را بخواجه امام تاج الاسلام احمد بن عبدالعزیز از آل مازنه سپرد تا هر چه کند با اشارت او کند. اتمتکین بعد از خروج گورخان از بخارا بیداد کوشید و بخاریان شکایت بگورخان بردند «گورخان چون بشنید نامه‌ی نوشت سوی اتمتکین بر طریق اهل اسلام: بسم الله الرحمن الرحیم اتمتکین بداند که میان ما اگر چه مسافت دور است رضا و سخط ما بدو نزدیکست. اتمتکین آن کند که احمد فرماید و احمد آن فرماید که محمد فرموده است والسلام»<sup>۱</sup> اما رفتار قراغزان با علمای دین جز این بود چنانکه گذشت.

از نتایج بزرگ قبول اسلام بوسیله ترکان مهاجم و غلامان آن بود که آمیزش ایرانیان را با آنان سهل میکرد و بهمین سبب این قبایل و غلامان با گردش یکی دو نسل تغییر ماهیت میدادند و خوی ترکی آنان کم و بیش تفاوت میکرد. ترکان نو مسلمان در تعصب و سختگیری نسبت بعقاید و آراء مذهبی و طرفداری از نحله‌ی معین دون سایر نحل، از مسلمین دیگر بزودی پیش افتادند و همین امر وسیله بزرگی شد که در دوره تسلط آنان قتها و متشرعین تسلط بسیار یابند و این تسلط تا عهد حمله مغول روز بروز درتزايد بود و اثر آن چنانکه خواهیم دید در تمدن اسلامی و علوم عقلی بسیار بوده است.

قراخانیان مشهور بدین داری و تقوی بوده و شراب نمی نوشیده اند<sup>۲</sup> و از این حیث باغزنویان که آنان نیز ترك بوده لیکن از راه حملات قبایل ترك سلطنت نیافته

۱- چهار مقاله ص ۲۲

۲- تاریخ ترکان آسیای مرکزی ص ۶۹

بودند، تفاوت داشتند زیرا سران دولت غزنوی در آغاز امر معمولاً تربیت یافتگان دولت سامانی بوده و در جنوب و مشرق آمویه دریا با آداب و عادات ایرانی خو گرفته بودند. با این حال محمود و پسرش مسعود هم علاقه تامی بتظاهر در راه دین داشتند و مهاجمات پرسود خود را به هندوستان جامه غزو و جهاد می پوشانیدند و مسعود مدتی از ایام پر عیش و نوش سلطنت خود را صرف گشودن قلاع غور که المقدسی آنرا «دار الکفر» نامیده بود<sup>۱</sup> کرد و با این حال نه محمود و نه مسعود در زندگی خصوصی خود از عیش و نوش و شرابخواری باز نمی نشستند و درین کار افراط میورزیدند و سرداران و امیران و حواشی آنان غالباً مردسی شرابخواره و اهل لهو و لعب بوده اند.

موضوع مهم دیگر در تسلط قبایل ترک خاصه قراخانیان و سلجوقیه **نسب سازی** استفاده بیست که آنان از روایات و احادیث ایرانی درباره کلمه توران و **ترکان** اشتقاق این اسم از « تور » نام فرزند فریدون پادشاه بزرگ داستانی ایران، کرده و سعی نموده اند نسب خود را پیادشاهان داستانی توران برسانند تا بتوانند بنا بر عادت ایرانیان که شرف نسب و انتساب بخاندانهای قدیم سلطنتی را شرط پادشاهی میدانسته اند، بر آنان حکومت کنند.

کلمه توران و تورانزمین چنانکه در کتاب حماسه سرایی در ایران بتفصیل شرح داده ام مشتق است از ریشه « توئیری »، نام یکی از قبایل آریایی که بعد از مهاجرت آریاییان ایرانی بسرزمین ایران خواسته اند باراضی آنان هجوم آورند. قرائن مختلف ثابت می کند که این اقوام مانند ایرانیان از قبایل آریایی بوده اند و تمام اسامی سران آنان که در اوستا آمده اسامی آریایی است. در روزگاران بعد یعنی از اواسط عهد اشکانی بیعد جای قبایل سابق آریایی و سکایی را در سرحدات ممالک ایرانی قبایل زردپوست «اورال و آلتایی» گرفتند و چون در همان سرزمینی که قبلاً توران نامیده میشد سکونت اختیار کردند، نام تورانی بر آنان اطلاق شد، و تمام افسانههای مربوط به تورانیان منسوب بساکنان جدید تورانزمین نسبت یافت و توران همان سرزمین

ترکان دانسته شد و حتی در افسانه‌های عهد ساسانی و داستان‌های حماسی اسلامی برای تورانیان نژاد و زبان ترکی تصور شد<sup>۱</sup>.

بهر حال در عهد مورد مطالعه ما سرزمین ماوراءالنهر با آنکه نژاد ایرانی از آن برنیفتاده بود، سرزمین توران خوانده میشد و علت آن چیرگیهای متواتر قبایل ترک و سکونت آنها در این ناحیه بوده است. در بیت ذیل از انوری که بعد از شکست سنجر از غزان در قصیده‌ی خطاب بخاقان سمرقند گفته این معنی آشکار است:

کشور ایران چون کشور توران چو تراست

از چه محرومست از رأفت تو این کشور

قراخانیان از افسانه کهنی که درباره توران موجود است، و تحول و تطوری که در دوره ساسانی و اسلامی یافته بود، استفاده کردند و خود را جانشینان شاهان قدیم توران و از نسل افراسیاب تورانی شمردند<sup>۲</sup> و «آل افراسیاب» نامیدند و به همین سبب است که در تاریخ بدین نام شهرت یافتند.

همین ادعا را سلاجقه هم داشتند و نسب خود را با افراسیاب میرسانیدند. نظام‌الملک در آغاز کتاب سیاستنامه در باره ملک‌شاه بنی‌البارسلان گفته است که:

«خداوند عالم شهنشاه اعظم را از دواصل که پادشاهی و پیشوایی در خاندان ایشان بود، جذب‌جده همچنین تا افراسیاب بزرگ پدید آورد و بکرامتها و بزرگیها که ملوک جهان از آن عاری بودند آراسته گردانید»<sup>۳</sup>

این اظهار علاقه و نسب سازی در میان ترکان فقط چند گاهی باقی بود یعنی آل سبکتکین و آل افراسیاب و سلاجقه که قریب بعهد سامانیان و دوره رواج و غلبه عقیده نژادی در ایران بوده‌اند، احتیاج بجعل این روایات و انتساب خود بشاهان قدیم داشته‌اند، لیکن عقیده نژادی بسرعت راه زوال پیش گرفت و فراموش شد چنانکه باید

۱- برای کسب اطلاع دقیق‌تر در این باره رجوع شود به کتاب حماسه سرایی در ایران تألیف نگارنده این اوراق. چاپ دوم ص ۶۱۰-۶۱۶

۲- جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۸۷ و ۸۸. مجمل‌التواریخ و القصص ص ۴۰۸ و ۴۱۳. اخبارالدوله السلجوقیه تألیف صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر بن علی الحسینی چاپ لاهور ص ۷۴

۳- سیاستنامه چاپ مرحوم عباس اقبال ص ۴

قرن ششم را دوره ضعف اندیشه ملیت در ایران دانست و از علل عمده این امر آنست که از طرفی تسلط های پیاپی قبایل ترک یا غلامان نوحاسته بی اصل، اندیشه شرافت نسب را برای شاهان و امیران کهنه و متروک کرد، و از طرفی دیگر بر اثر ترویج سیاست دینی اندیشه قدیم ایرانیان را نسبت بحفظ طبقات و لزوم نسبت هر امیر و پادشاه بخاندانهای سلطنتی ضعیف ساخت بلکه ایمان و اعتقاد را سبنای تفضیل خلیق بر یکدیگر قرار داد.

گویا یکی از علل مخالفت با اصل نژادی در این دوره مغایرت آن اصل با مبانی دینی بوده است زیرا در اسلام تفاخر نسبی مطرود و مکروه است. یکی از موارد اختلاف اهل سنت و شیعه در قرن پنجم و ششم همین امر یعنی تمسک شیعه بنسب و لزوم رعایت آن در امامت و جانشینی پیغامبر بوده است، و حال آنکه اهل سنت این اعتقاد را از بقایای آیین زرتشتی میدانستند و میگفتند «ملک بنسبت گبر کان دارند»<sup>۱</sup> و «دین و دولت و خلافت بنسبت گفتن مذهب گبر کانست»<sup>۲</sup> و باز با همین اندیشه هنگام ذکر فتوحات دولت اسلامی در صدر اسلام دیار نیاکان خود را «دیار گبر کان و کافران» میخواندند<sup>۳</sup> و این نشانه جدایی یک قوم از اسلاف و نیاکان و عدم اعتنای آنان و ترک احترام و بزرگداشت ایشانست که البته بدلیل بینونت دین و اعتقادات باطنی حاصل شده بود.

رواج اندیشه جدیدانندک اندک کاربی اعتقادی باصول کهن ملی را بانجا کشانید که گویندگان دست باستهزاء پهلوانان و مشاهیر بزرگ تاریخ نژاد ایرانی زدند و داستانهای کهن ایرانرا که بمنزله تاریخ قوم ایرانی بود افسانههای دروغ شمردند.

در اینجا نقل قول ناظم منظومه یوسف و زلیخا را که بغلط بفر دوسی نسبت داده اند، و مسلماً متعلق بشاعری از عهد ملکشاه و از ندیمان طغانشاه بن الب ارسلان است، بی مناسبت نمیدانیم. وی میگوید داستانهای دروغ کهن را باید بدور انداخت و از سر گذشت پیغامبران که مقرون بحقیقت است سخن باید گفت. این شاعر که گویادر

۱- بعضی مثالب النواصب معروف به کتاب النقص چاپ آقای محدث طهران ۱۳۳۱ ص ۱۸

۲- ایضاً ص ۲۰ ۳- ایضاً ص ۱۶۶

اوایل امر بعضی از داستانهای پهلوانی کهن را بنظم در میآورد، از این کار خود اظهار ندامت کرده و قول داده است دیگر بدین نامهای دروغ توجه نکند و گرد آن معصیتها نگردد:

من از هر دری گفته دارم بسی  
سخنهای شاهان با رای و داد  
بسی گوهر داستان سفته ام  
بنظم آوریدم بسی داستان  
اگر چه دلم بود از آن با مزه  
از آن تخم کشتن پشیمان شدم  
نگویم کنون نامهای دروغ  
نکارم کنون تخم رنج و گناه  
دلم سیر گشت از فریدون گرد  
گرفتم دل از ملکت کیقباد  
ندانم چه خواهد بدن جز عذاب  
برین می سزد گر بخندد خرد  
که یک نیمه از عمر خود کم کنم  
دلم گشت سیر و گرفتم ملال  
بخستم ز سهراب و اسفندیار  
کنون گرم را روز چندی بقاست  
نگویم دگر داستان ملوک  
نگویم سخنهای بیهوده هیچ  
که آن داستانها دروغ است پاک  
چه باشد سخنهای بر ساخته  
ز پیغمبران گفت باید سخن  
بگوئیم اکنون یکی داستان  
که از گفته رب داد آفرین

شنیدند گفتار من هر کسی  
بسخت و بست و بیند و گشاد  
بسی نامه باستان گفته ام ...  
از افسانه و گفته باستان ...  
همی داشتم تخم رنج و بزه  
زبانرا و دل را گره بر زدم  
سخن را ز گفتار ندهم فروغ  
که آمد سپیدی بجای سیاه  
سرازان چه کوتخت ضحاک برد  
همان تخت کاوسی کی بردباد  
ز کیخسرو و جنگ افراسیاب  
زمن خود کجا کی پسندد خرد  
جهانی پر از نام رستم کنم  
هم از گیو و طوس و هم از پور زال  
نشستم بر این باره راهوار ...  
دگر نسپریم جز همه راه راست  
دلم سیر شد ز آستان ملوک  
بیهوده گفتن نگیرم بسیج  
دو صد زان نیز زدیک مشت خاک  
شب و روز ز اندیشه پرداخته  
که جز راستیشان نبدیخ وین ...  
ولیکن نه از گفته باستان  
که زبید مراورا ز داد آفرین



در قرن پنجم و ششم با آنکه حکومت‌های نسبتاً قوی در ایران ایجاد شده بود، با آنحال باید آنرا دوره قتل و غارت و آزار و ظلم و اعتساف نامنی دانست. در تمام این دوره ممتد کمتر وقتی بود که

ایرانیان روی آرامش ببینند. قتل و غارت‌های بی‌پای و آزارها و تخطی بمال و جان مردم امری معتاد شده بود و این وضع آرامش باطنی ایرانیان و اعتمادی را که میان آنان بود، بتدریج از بین برد و بهر سرکش خودخواهی اجازه داد که هر گاه بخواهد دست بازآر مردمان بگشاید. در کتب تاریخ و ادب فارسی و عربی حکایات و سرگشته‌ها و اشارات بسیاری حاکی از این آزارهای بی‌پای دیده میشود. ملکشاه روزی متظلمی را گریان دید. ازو سبب شکایت و گریه پرسید. گفت خربزه بی بچند درهم خریدم تا از ریح آن چیزی برای عیال خود برم و اصل سرمایه را هم بدست بازآرم. ترکی آنرا از من گرفت و رفت. او از بدبختی من می‌خندید و من از جور او گریان بودم. این هنگام هنوز آغاز رسیدن خربزه بود و چیزی از آن بشهر نیاورده بودند. سلطان یکی از خواص خود گفت هوس خربزه دارم. آن مرد بطلب خربزه برخاست تا یکی از ما را بدو گفت نزد من خربزه بی هست که غلام من آورده است. چون ملکشاه از این حال آگاهی یافت شاکی را بخواند و گفت دست این امیر را بگیر. او مملوک منست و من او را بتو بخشیدم. آن امیر خود را بسیصد دینار خرید تا از چنگ آن مرد رها شد<sup>۱</sup>.

این نمونه کوچکی از جور و تصرف ترکان در اموال مردم بود. در عهد سنجر کار این درازدستیها بجنگ‌ها و کشتارهای بزرگ میانجامید. مثلاً در همین دوره که طوایف قرلق در نواحی سمرقند صاحب مواشی و مال و مکنت بسیار شده بودند، امراء سنجر برای آنکه از آن اموال و مواشی بهره‌ی بر گیرند، سنجر را وادار بقلع و قمع آنان کردند و بسرقت دارایی و زنان و فرزندان آنان دست‌یازیدند. قرقلیان ناگزیر شدند پنجهزار شتر و پنجهزار اسب و پنجاه هزار گوسفند تقبل کنند تا از شر لشکریان سنجر در امان بمانند لیکن سنجر این پیشنهاد را نپذیرفت و قرقلیان ناگزیر از سمرقند کوچ کردند و بخدمت گورخان ختایی صاحب ختا و ختن پیوستند و او را در تجاوز بماوراءالنهریاری

دادند و بر اثر همین حمله است که چندین هزار تن از لشکریان اسلام در جنگ قطوان طعمه شمشیر کفار شدند<sup>۱</sup>.

راوندی گوید چون جمله جهان سنجر را مسلم شد «امرای دولت وحشم او در سهلت ایام دولت و فسحت اسباب نعمت طاغی و باغی شدند، و چون دستی بالای دست خود ندیدند، دست تطاول از آستین بیرون کشیدند، و بر رعایا ستم آغاز نهادند... بی‌رسمیها در ماوراءالنهر آغاز کردند. در شهور سنه خمس و ثلاثین [و خمس مائة] که سلطان از دارالملک مرو بسمرقند شد، بمطالعه ولایت، که بدان طرف بعیدالعهد شده بود، و کارها از نسق بیفتاده، و نیز آوازه کافر خطای بود که قصد بلاد اسلام می‌کنند. ولایت ماوراءالنهر از وطأت لشکر خراسان و ناهمواری حشم و اتباع ایشان بستوه آمدند، و خیل خرق که بارها منهزم و منکوب شده بودند، از ایشان مقدمان آن نواحی در سر کس فرستادند با استدعای کافر. مثل: کفی بک داء ان تری الموت شافياً. مصراع: بخشای بر آنک راحتش مرگ بود، و این لشکر همچنان بر سر بغی و غلوی خویش، و در دماغ مصور که در جهان کس قوت مقاومت ما ندارد، صد هزار سوار عرض دادند و لاف مایی و منی زدند...»<sup>۲</sup>

همین جور و اعتساف عمال دولت سلجوقی یکبار دیگر بالای سهمناک‌تری را بر سر ایرانیان گماشت و آن مصیبت هائله غزانت که پیش از حمله مغولان از بزرگترین مصیبتها بوده است و در باره این بلای سخت پیش ازین سخن گفته ایم. حمله غزان زیانهای بزرگ اقتصادی و اجتماعی برای خراسان و کرمان در برداشت و قتلها و غارتها و ویرانیها و نابسامانیهای بسیار آورد و بسی از بلاد معروف را با خاک یکسان نمود و علما و فضلاي آنها را از دم شمشیر گذارند و کتابخانههای آن بلاد را طعمه حریق کرد.

بعد از زوال دولت سنجر تمام خراسان و کرمان و گرگان سالها دستخوش نهب و غارت غلامان امارت جوی و غزان و طوایف زردپوست و سپاهیان سفاک و خون

۱- تاریخ دولة آل سلجوق ص ۲۵۳

۲- راحة الصدور راوندی ص ۱۷۱ - ۱۷۲

آشام خوارزم بود که چنانکه دیده‌ایم غالباً از میان قبایل زردپوست جمع‌آوری میشدند. در تمام این مدت شهرها هر چند گاه یکبار از دست امیری سفاک بیرون می‌آمد و در کف امارت جوی خونخوار دیگری می‌افتاد. خلق خدادار این گیر و دار بعنوان غنائمی حلال و مباح مورد استفاده عده‌ی غارتگر سبک مغز و آدمی‌کش قرار می‌گرفتند. تاراج و آزار و ایذاء و هتک توأمی و قتل رجال امری عادی بود و این وضع دشوار روز بروز از شماره ساکنان خراسان میکاست و بر ویرانیها می‌افزود. نموداری از این همه مصائب درباره ناحیه بیهقی که اتفاقاً از نواحی دیگر بمراتب کمتر دستخوش قتل و نهب و ویرانی و آزار گردیده است ذکر میشود. در این ناحیه بعد از زوال دولت سنج و ضمن لشکر کشیهای امرای خوارزم، قتلها و غارت‌های پیاپی اتفاق افتاد و در بعضی از قصبه‌ها شماره ساکنان از هزار تن بهفده تن تنزل کرد. علی بن زید بیهقی میگوید: «واقعه، آمدن خوارزمشاه بنالتکین بن محمد<sup>۱</sup> و حصار دادن و جنگ پیوستن و تخریب نواحی و ازعاج مردم از رستاق من غرة شوال سنه ثمان و اربعین الی، منتصف صفر سنه تسع و اربعین و خمسمائة، و درین مدت قتال متواتر بود و قحط متقاطع و بلا متراکم، دو بهر درین سال از مردم سرناحیت بیهقی هلاک شدند، در دیه راز هزار شخص بود، هفده مرد بیش نماند، و در دیه باغن همچنان، و در دیه ششتمد و ربع زمیج همچنان، و بعد ازین در سنه تسع و اربعین و سنه خمسین و خمسمائة قحط و وبا افتاد و طعام عزیز شد، چنین حکایت کردند... که روز بود که زیادت از پنجاه جنازه بمقابر نقل می‌کردند و آثار خرابی و قتل مردم بر شهر و نواحی ظاهراست!»<sup>۲</sup>

و هم این مؤلف میگوید که خوارزمشاه بنالتکین بن محمد بقریه فریوید بیهقی تاختن برد و آنجا را غارت کرد و آن درخت که زردشت کشته بود بسوخت در سال ۵۳۹، و در دیه داورزن پانزده تن را بهلاکت رسانید و از آنجا بدیه دیوره آمد و سه روز

۱- وی از برادران اتسز بوده است. رجوع شود بحواشی تاریخ بیهقی از مرحوم

احمد بهمنیار ص ۳۲۱

۲- تاریخ بیهقی ص ۲۷۱

آنجا بود، و از غارت و سبی ذراری امتناع نفرمود<sup>۱</sup> و بروایت ابن اثیر ناحیه بیهق در سال ۵۳۶ نیز که اتسز بر اثر شکست سنجر از کفارختا بخراسان تاخته بود، دچار نهب و غارت و قتل و آزار خوارزمیان قرار گرفت و خوارزمیان در آن سال با بیشتر از نواحی خراسان همین معامله را کردند<sup>۲</sup>.

در سایر نواحی خراسان نیز همین وضع یعنی قتل عام و غارت و آزار مردم و خالی شدن قراء و قصبات از مردم امری معتاد شده بود. محمد بن منور گوید در آن وقت «کی حادثه غز بیفتاد، بیشتر از فرزندان شیخ [ابوسعید ابوالخیر] در آن حادثه شهید گشتند، چنانکه در میهنه از صلب شیخ ما قدس الله روحه العزیز صدو پانزده کس از شکنجه و زخم تیغ کشته شدند، بیرون آنک بعد از این حادثه بماهی دوسه در بیماری و وبای و قحط، کی سبب این حوادث بیشتر ایشان بودند، وفات یافتند و اهل میهنه همچنین، و فساد آن بود که در جلاء کلی بودند و میهنه خالی مانده و آنچه از مردمان میهنه بودند متفرق بودند تا بعد از آن بسالی دوسه درویشی چند باز آمدند و حصار کی خراب کی در میهنه بود عمارت کرده بودند و در آنجا ستوطن گشتند و از آن حصار تا بمشهد شیخ مسافتی باشد نیک دور<sup>۳</sup>». و چند سال پیشتر از این واقعه یعنی بعد از شکست سنجر از ترکان ختاهم اتسز آشفستگی وضع خراسان را وسیله حمله بان سامان قرار داده و بقصد غارت باین ناحیه ستمکشیده آمده بود لیکن بدعوی محمد بن منور بیرکت کرامات شیخ از سر آن قریه در گذشت<sup>۴</sup>.

وضع عراق نیز در این دوره خاصه در دوره هرج و مرج بعد از ملکشاه تاحمله مغول چندان با خراسان فرق نداشت. تنها تفاوت در آن بود که به حمله غزان وحشی و خونخوار دچار نشده بود و گرنه ترکمانان سلجوقی و بعد از آنان غلامان ترک و

۱- ایضاً ص ۲۷۲

۲- کامل التواریخ ابن الاثیر حوادث سال ۵۳۶

۳- اسرار التوحید چاپ نگارنده این کتاب ص ۳۸۶

۴- ایضاً ص ۳۸۴-۳۸۵

خوارزمیان در طول یک قرن و نیم دمار از روزگار عراقیان بر آورده و مردم این قسمت ثروتمند را ب خاک سیاه نشانده بودند.

با آنکه طغرل بیک هنگام تسلط بر نیشابور ( رمضان سال ۴۲۹ ) ترکمانان را که اصرار بغارت آن شهر پر ثروت داشته و با طغرل بیک در این باره مناقشه سخت میکرده اند ، بلطایف الحیل از غارت آن شهر باز داشته بود ، لیکن هنگام تسلط بر بلاد عراق ، او وسپاهیانش از هیچ بدکاری و ظلم ابا نکردند .

طغرل در عراق بر خزائن و دفتائن دیلمان دست یافت و آنرا بیاد تاراج داد<sup>۱</sup> و او و ابراهیم بن ینال در تمام بلاد عراق تا حدود قرمیسین ( کرمانشاه ) بتاخت و تاز و بر انداختن امرای ایرانی که در این سرزمین وسیع حکومت میکرده اند سرگرم شدند . برای آنکه میزان ستم و جور و فساد ترکمانان را در عراق دریابیم کافست که بنقل قول عمادالدین محمد بن محمد بن حامد الاصفهانی صاحب کتاب تاریخ دولة آل سلجوق در این باره پردازیم که گفته است : « ولم یترك الترك و رداً الا شفوه و لاحسناً الا شوهوه ، ولا نارا الا ارشوها و لاداراً الا اشعثوها ، ولا عصمة الا رفعوها ، ولا و صمة الا وضعوها . و اجفل الملوك من خوف اقدامهم ، و تنحوا من طریق ضرامهم ، فما جاؤا الی بلدة الا ملکوا مالکها ، و ملاؤا مسالکها ، و ارعبوا ساکنیها ، و اسکنوها الرعب ، و غلبوا و لاتها و ولوها الغلب ، و ازوروا الی الزوراء ، و اشاعوا مدالید بالغارة الشعواء »<sup>۲</sup>.

بدیختی عراق مخصوصاً در آن بود که بیشتر مردم آنرا ترکمانان و خراسانیان مردم « بددین » و « بد مذهب » میدانستند و بهمین سبب هم از قبول آنان برای همکاری با خود امتناع داشتند<sup>۳</sup> و پیدا است که با چنین مردمی بغیر از آن رفتاری پیش می گرفتند که در خراسان پیش گرفته بودند .

۱ - تاریخ دولة آل سلجوق ص ۸

۲ - ایضاً ص ۹

۳ - سیاستنامه چاپ مرحوم عباس اقبال آشتیانی از ص ۲۰۱ بعد

بعد از دورهٔ سلاجقه بزرگ، که بهر حال دورهٔ آرامش و نظم بوده و سطوت نظام الملکی از آزردن مردم آن سامان تاحدی جلوگیری نمیکرده است، یعنی از دورهٔ جانشینان ملکشاه، عراقیان مصائب گوناگونی را تحمل کردند. اختلافات و کشاکشهای شدید بر کبارق با محمود و محاصرهٔ اصفهان و مبارزات محمود بر کبارق با یکدیگر، و این هر دو برادر باسر کشان سلجوقی دیگر، باعث شد که شهرهای عراق تا استقرار مجدد وضع سلطنت سلاجقه هر چند یکبار بی‌سپرقوای سلجوقی شود.

بعد از ضعف سلاجقهٔ عراق چنانکه میدانیم امرای مختلف آنان هر یک دستگاهی ترتیب داده بودند و غالباً میان آنان از یک طرف، و میان شاهان و شاهزادگان سلجوقی، و بین سلاطین سلجوقی و امرای طاعی از جانب دیگر کشاکش و نزاع دائر بود و در این جنگها و مبارزات بر مردم بیدادها میرفت و غارتها و فسادها صورت میگرفت.

برای ذکر نمونه بی از این محنتها و مصائب خلق و ظلمها و ناجوانمردیها، اینک فجایعی را که بدست بندگان اتابک محمد بن ایلدگز در پارس و عراق صورت گرفت نقل میکنیم. راوندی گوید: «که اتابک پهلوان محمد بن ایلدگز همهٔ امرای عراق و پارس و آذربایجان را از میان بردوشصت هفتاد تن از بندگان در مملکت نصب فرمود» و این بندگان را از نهب و غارت پارس و اموال آن نواحی سمکن و محشم و محترم کرد و چند بار بنفس نفیس خود بدان صوب حرکت فرمود و دوسه بار کاب همایون خداوند عالم سلطان اعظم بر نجاتید... و آن شوم حرکتی بود که استیصال خانهای مسلمانان در آن نواحی بود، و تراجم با عراق گردید، و بیهانهٔ خوارزمیان همین بندگان با عراق همان کردند و سرهای خویش و خان و مان بدست خود بر باز دادند، و شنیدیم در میان نهبها و آنچه از غارت پارس آورده بودند جامهٔ خوابی باصفهان از باربر گرفتند، کودکی دوسه ماهه مرده از میان جامهٔ خواب بدرافتاد! و همچنین دیدیم که مصاحف و کتب و قفیه که از مدارس و دارالکتبها غارت کرده بودند در همدان بنقاشان میفرستادند و ذکر وقف محو میکردند و نام و القاب آن ظالمان بر آن نقش میزدند و بیکدیگر تحفه میساختند! و فساد آشکارا بر عراق از آن شد که از ترکان

هروشاقی که بر ولایتی استیلا می یافت قانونی از سیر آبا و اسلاف نمی دانست در پادشاهی که بر آن برود، هرچ میخواست و میرفت میکرد تا کار بدان رسید، و آن اتابک سعید ملکی معمور از مزاحم دور میدید، نمیاندیشید که کار بدین رسد، آرایش مملکت در حال میجست و میگفت در مال همچین بماند.»

خوارزمیان هم در دوره تسلط خود بر عراق و همچنین در مدتی که با سلاجقه عراق در زد و خورد بودند، بر مردم خراسان و عراق بیداد گریهای وحشیانه کردند و نمونه بی از آنها پیش از این درباره ناحیه بیهق دیده ایم. سر بازان سلاطین خوارزم، که بیشتر آنان از قبایل خونخوار زردپوست فراهم میآمدند در کشتار و آزار و نهب و غارت بلاد اسلامی عراق همان عمل را انجام میدادند، که ممکن بود از قبایل وحشی غیر مسلمان سرزند. خانه ها را تفتیش میکردند، دیوارها را در جستجوی گنج می شکافتند، آشیانه های مردم بدبخت را ویران مینمودند؛ زروسیم و گوهر و حتی اثاث البیت و اغنام و احشام را بغارت میبردند، و از همه اینها بدتر آنکه با نهایت تعجب می بینیم در بعضی از بلاد زنان و فرزندان مردم ستم دیده عراق را هم با سارت میبردند! و این فجایع را نه تنها در شهرهایی که سر راه لشکر کشی آنان بود انجام میدادند، بلکه بعضی از بلاد هم فقط بقصد غارت روی می آوردند و بعد از قتل و غارت شعواء از آنجا باز میگشتند! مثلاً یکی از سرداران ایل ارسلان خوارزمشاه یعنی اینانچ که طبرک را در محاصره داشت ناگهان «روی با بهروزنگان نهاد که لشکر خوارزم میخواستند تا غارتی کنند و باز گردند... لشکر خوارزم در ولایت ابهر و قزوین بی رسمی بسیار کردند و فرزندان مسلمانان بغارت و بردگی بردند و قرب دو هزار شتر رنگ<sup>۱</sup> از در قزوین براندند و بخوارزم باز گشتند»<sup>۲</sup> و همین سردار میان ری و ساوه و مزدقان نیز بهمین روش بسیار خرابی کرد<sup>۳</sup>.

بعد از ایل ارسلان سلطان علاء الدین تکش هم در لشکر کشی خود بعراق

۱ - شتر رنگ: شتری که برای تاج نگاه دارند.

۲ - راحة الصدور ص ۲۹۴

۳ - ایضاً ص ۲۹۶

سنت خوارزمیان را دنبال کرد و از هیچگونه قتل و آزار و ظلم و فساد خودداری نمود. راوندی گوید<sup>۱</sup> که چون سلطان تکش طغرل بن ارسلان را بر انداخت و بر عراق مستولی شد عراقیان را خوار و خاکسار داشت و مالهای عراق بکلی برداشت و اثر آبادانی نگذاشت و کسان او ظلمهای عجیب و نوظهور بر روستائیان و مردم ضعیف روا میداشتند و در ری چنان بیداد و ظلمی از آنان دیده شد که «آن بنی‌رحمی در بلاد اسلام کسی نکرده بود که بر خون و مال مسلمانان هیچ ابقا نکند». یکی از بدبختی‌های مردم عراق در این گیرودار آن بود که غلامان ترک نژادی که در دستگاه سلاجقه و اتابکان بسر می‌برده و پیش از این وقایع مردم بی‌سامان را بعنوان مختلف مورد تعرض و آزار قرار میداده‌اند، چون خوارزمیان را مستولی دیدند با آنان در غارت و یغما همداستان شدند. ابن «قراغلامان عراق یک سواره و دو سواره با خوارزمیان ایستادند و راه ظلم و خرابی کردن بدیشان نمودند و هر جا که دیهی مانده بود چهارپاش می‌راندند و روستایی گلیم در دوش از پس می‌شد تا پیش او گاو میکشند و کباب میکردند و روستایی جگر میخورد!»<sup>۲</sup>. بدتر و عجیب‌تر از کار این قراغلامان آشناکش خیانت ائمه دین و عمال شرع مبین بود که آنان نیز با خوارزمیان دیو سرشت یاورها میکردند و در کار آنان راهنمایی‌ها و گره‌گشایی‌ها مینموده‌اند و کار عراق از دست «ائمه بد دین و ظالمان ترکان بدین رسید که بیرون از آنک اعمال دیوانی را رعایت نمیکردند، امور شرعی از قضا و تدریس و تولیت و نظر و اوقاف هم به اقطاع کردند، و در هر شهری چنین بی‌دیانتان را مستولی کردند» مثلاً نورالدین کُکجه از عمال تکش در همدان با آنکه تعهد عدل و نصفت کرده بود، از مردم بعنوان مختلف مال می‌ستاند و «این همه ظلم بارشاد قاضی زنجانی بود، آن روباه سیاه دین تباه‌پر گناه، ایلیس در صورت ادربیس، سر تا پا تلییس، که بسبب قضا بر املاک و اموال مردم اطلاع داشت، خاطر بر گماشت و هر کسی را سررشته بدست عوانان میداد تا

۱ - راحة الصدور ص ۳۷۵ - ۳۸۶

۲ - ایضاً ص ۳۷۷



عصمت از اموال و املاک مسلمانان برخاست»<sup>۱</sup>.

از امثال همین ظلم‌های بیشمارست بیدادگری «میاجق» در کاشان که او هم از سران سپاه خوارزم بوده است. وی کار ظلم را بجایی کشانیده بود که «چون بر روی زمین چیزی نماند خانها میشکافتند وزیر زمین می‌کنندند و خبایای زمین و کنوز دقین برمی آوردند چنانکه مردم متعجب ماندند، که ایشان در سرایی می‌رفتند و چاهی می‌کنندند و بر سر گنجی راه میبردند. و در رواند... بزرگی یگانه و پیشوایی درین زمانه بود، بهاء‌الدین ابوالعلا، که حسب و نسب و اموال موروث و مکتسب داشت، از خانه او بخوارها زر و تفره بیرون بردند و جایی بشکافتند اموال عادی ظاهر شد، نردبانی تفرگین و امثال این، او مردی لطیف بود و ظریف، یکی را گفت ای جوان سؤالی دارم جواب ده تا این مالها بر شما حلال کنم. از هفده پدر این سرا بمیراث بمن رسیده و ده بار عمارت فرمودم و به بدست پیموادم، ازین نشانی ندیدم و بدین نهانی نرسیدم. تو این می‌چه دانی و چون می‌توانی؟ خوارزمی گفت ای دانشمند با تو راست بگویم. این دنیا مردارست و سگ بوی بمردار نیکو برد، این سخن شفای آن بزرگ شد و دل خوش کرد، و خوارزمیان چهارپای آن ولایت و مالها بخوارزم فرستادند، و غزان در خراسان آن بی‌رسمی نکردند و آن بی‌رحمی نمودند که خوارزمیان با عراقیان از خون بناحق و ظلم و نهب و خرابی، و اگر بشرح نوشته آید ده کتاب چنین باشد»<sup>۲</sup>.

بر اثر ظلم و بیداد سلاطین، با همه اسرافها و تبذیرهایی که داشتند، غالباً خزانهای آنان معمور و منعمور باصناف اموال بوده‌است. مثلاً سلطان محمد بن ملک‌شاه با همه جنگها و جدالهای خود غیر از انواع جواهر و اموال و ظرائف هجده میلیون دینار نقد در خزانه داشت<sup>۳</sup>.

اتابکان و امراء هم هر یک برای خود دستگاه و خزانه خاص داشتند و از راه

۱- راحة الصدور ص ۳۹۲

۲- راحة الصدور ص ۳۹۳-۳۹۴

۳- اخبار الدولة السلجوقية ص ۹۸

جور و غصب اموال فراوان گرد می‌آوردند و از آن اموال حرام هر گاه میخواستند بخششها و تکلفها میکردند مثلاً امیر عزالدین ستمزاین الحرامی در یک مهمانی ۱۵۰۰۰۰ دینار اصفهانی خرج کرد<sup>۱</sup>.

متغلبان ترك نه تنها هنگام فتح بلاد یا شکستن دسته مخالف خود بهانه تازه‌یی برای غارت می‌یافتند بلکه هر وقت حاجتی بمال و مکتب و افزایش ثروت احساس میکردند بی مقدمه و بی گناه بر سر عده‌یی می‌تاختند و آنان را طعمه شمشیر میکردند و اموالشان را بیاد غارت میدادند و اگر چه همچنان آنان هم از این معاملات بی‌نصیب نمی‌ماندند، لیکن بدبختی بیشتر بهره «تاجیکان» ستم رسیده بود. یک داستان از اینگونه اعمال ترکان اینست «... در کرمان مجال مردم تنگ شده بود و وجوه دواوین اندک و ترکان گرسنه و بی‌نوا، چون تاجیکان را دیدند در خیش خانه عیش خزیده، و در آغه و قار بر کشیده، و صدره طیش بر گزیده، پنداشتند که مالی و منالی دارند و بترکان نمی‌دهند، روزی در خدمت اتابک<sup>۲</sup> گفتند که در جیرفت مالش ترکان دادیم، اینجا نوبت تاجیکانست، اتابک درین سخن انکاری نمود و ترکان سکوت او را از غایت رضا پنداشتند و روز سه شنبه سیزدهم تیر ماه سنه ثمان و ستین [وخمسمائه] تورانشاه بصحرای دشت خام بیرون رفت و اثر تاجیکان در خدمت، ترکان حمله کردند و در پیش اتابک و ملک، وزیر ظهیرالدین و نصیرالدین ابوالقاسم و شهاب‌الدین کیا محمد و خواجه علی خطیب و سابق‌الدین زواره و فخر الاسلام و شرف‌کوبنانی را که از ارکان مملکت و امناء ملت و انصار دولت بودند در تیغ کشیدند و پاره پاره کردند... ازین حرکت شهر بهم بر آمد و باقی تاجیکان بگریختند و ترکان در منازل مقتولان افتادند و غارت کردند...»<sup>۳</sup>.

برای این احوال نظایر بی‌شمار میتوان یافت و ذکر همه آن اشارات ده در کتب مختلف قرن ششم فراوانست مایه ملال خواننده میشود و عجب در آنست

۱ - اخبارالدولة السلجوقية ص ۱۵۶

۲ - یعنی اتابک محمد که از فارس بکرمان آمده بود

۳ - بدایع الازمان فی وقایع کرمان ص ۸۶

که بعضی از ظلمه این عهد برای غارت و چپاول مردم بهانه‌های دینی می‌تراشیدند مثلاً مؤیدالدین ابن القصاب وزیر خلیفه بغداد که خوزستان را در حکم داشت قوانینی ظالمانه گذاشت و بر دهقانان بیدادگریها روا داشت و از آنان «قباله‌های» بخواست و می‌گفت زمین از آن امیر المؤمنین است، کسی کبا شد که ملک دارد ... و مال مصالح بدور او قانونی شد و چه دون همت پادشاهی بود که بمال ایتام و سیم بیوه رغبت نماید ...»<sup>۱</sup>

بسیاری دیگر از امرا هم هر روز در اندیشه آن بودند که بچه عنوان و راه نوی مال و مکتب خلق را بر بایند مانند راههایی که غزان و بعد از ایشان عمال اتابکان سلغری و شبانکارگان در کرمان اندیشیده و رسوم تازه و بدعت‌هایی گذاشته بودند.<sup>۲</sup> با این ظلمها و عدوانهای بی‌حساب و با نا امنیها و بی‌سامانی روزگار هیچکس را بر مال و ثروت خود اعتماد و اطمینان نمی‌ماند و اگر کسی میخواست دسترنج خود را از شر اعدای مصون دارد جز دل خاک ملجائی نمی‌شناخت.

با این جورها و عدوانها که غلامان و قبایل ترک بر ایرانیان می‌کردند نام «ترک» برای جور و اعتساف و آزار و قتل و غارت علم شد و از این راه ترک‌کیاتی در زبان فارسی پدید آمد مانته «ترکتاز» که بمعنی حمله و هجوم مقرون بقتل و غارت و ویرانی استعمال شده است و «ترکی» با یاء مصدری بمعنی ظلم و عدوان بی‌حساب و از همین معنی مصادر مرکبی مانند «ترکی رفتن» بمعنی جریان ظلم و عدوان و «ترکی کردن» بمعنی ظلم کردن و همچنین بمعنی «سفاهت کردن» و امثال اینها چنانکه در ابیات ذیل می‌بینیم:

\* می‌نبینید آن سفیهانی که ترکی کرده‌اند

همچو چشم تنگ ترکان گور ایشان تنگ و تار

(سنائی)

\* با این همه ما را به ازین داشت توانی

پنهان زخوی ترکی ما را به ازین دار

۱ - راحة الصدور ص ۳۸۱ - ۳۸۲

۲ - المضاف الی بدایع الازمان ص ۱۸ و ۱۲ - ۲۲

ترکانه یکی آتش از جور بر افروز

در بنگه ما زن نه گنه مان نه گنه کار

(سنائی)

\* کس نداند تا چه تر کی میرود  
\* عافیت وقتی ار بقاعده بود

با جهان از طره هندوی تو  
ترکتاز غم تو آن بر داشت

(مجیرالدین بیلقانی)

\* ترکتازی کنیم و در شکنیم  
نفس زنگی مزاج را بازار

(سنائی)

\* روز قیامت زمن این ترکتاز  
باز بپرسند و بپرسند باز

(نظامی)

\* چون موی زنگیم سیه و کوتهست روز

از ترکتاز هندوی آشوب گسترش

(خاقانی)

‡ همچو ترکان تنگ چشم آمد فلک  
زان بود بر جان من یغمای او

(جمال الدین اصفهانی)

‡ تر کی صفتی وقای من نیست  
هر کز نسب بلند زاید  
ترکانه سخن سزای من نیست  
او را سخن بلند باید

(نظامی)

با چنین وضع نابسامانی که تسلط ترکان و ترکتاز آنان در ایران پیش آورده بود، جای شگفتی نیست که در آثار نویسندگان و شاعران آن عهد، حتی شاعرانی که سمت مداحی بسیاری از همین امیران زرد پوست را داشته اند، بشکایت های گوناگون از نابسامانی اوضاعی که پدید آورده اند، باز خوریم:

خاقانی در ایات ذیل وضع «ملک عجم» را که طعمه ترکان و دستخوش ترکتاز

آنان بوده است با بیان فصیح خود چه خوب وصف کرده است:

ملک عجم چو طعمه ترکان اعجمی است      عاقل کجا بساط تمنا بر افکند  
 تن گرچه سوواکمک<sup>۱</sup> ازیشان طلب کند      کی مهر شه باتسز و بغرا بر افکند  
 زال ارچه سوی چون پر زاغ آرزو کند      بر زاغ کی محبت عتقا بر افکند  
 یعقوب هم بدیده معنی بود ضریر      گر مهر یوسفی بیهودا بر افکند  
 بهرام ننگرد بیراهام چون نظر      بر خان و خوان لبیک سقا بر افکند  
 و ناصر شمس معروف به «کافرك غزنین» در دو بیت وضع مملکتی را که در دست  
 ترکان بود نیکویان کرده است اینکه بیت نخستین آن و برای بیت دوم به لباب الالباب  
 مراجعه شود:

تا ولایت بدست ترکانست      مرد آزاده بی زرو ناست...<sup>۲</sup>

و این سنائی است که با تأثر از غلبه های پیاپی امیران ترک که هر یک با القاب امید  
 انگیز چند روز بر خلق غارت زده حکومت میکرده و بزودی جای خود را بدیگران  
 میسپرده اند، سخن میگوید و کسانی را که بدولت های ناپایدار آنان داگرم شده اند  
 با فصاحت سبحانی خود سرزنش میکند:

می نبینید آن سفیهانی که ترکی کرده اند

همچو چشم تنگ ترکان گور ایشان تنگ و تار

بنگرید آن جعدشان از خاک چون پشت کشف

بنگرید آن رویشان از چین چو پشت سوسمار

سر بخاک آورد امروز آنکه افسر بوددی

تن بدوزخ برد امسال آنکه گردن<sup>۳</sup> بود پار

تنگ ناید مر شما را زین سگان پر فساد،

دل نگیرد مر شما را زین خران بی فسار؟

۱ - سو: آب. اکمک: نان

۲ - لباب الالباب ج ۲ ص ۲۹۷

۳ - گردن: رئیس قوم

این یکی گه زین دین و کفر را زاو رنگ و بوی  
و آند گر گه فخر ملک و ملک را زو ننگ و عار

این یکی کافی ولیکن فاش را از اعتقاد  
و آند گر شافی ولیکن فاش کاف از اضطرار

زین یکی ناصر عبادالله خلقی تترت و سرت  
وز دگر حافظ بلادالله جهانی تار و مار

پاسبانان تو اند پ این سگ پرستان همچو سگ  
هست مرداران ایشان هم بدیشان واگذار

اندرین زندان بر این دندان زان سگ صفت  
روز کی چند ای ستمکش صبر کن دندان فشار

تا ببینی روی آن مردم کشان چون زعفران  
تا ببینی روی آن محنت کشان چون گل انار

گر چه آدم صورتان سگ صفت مستولیند  
هم کتون بیند کاز میدان دل عیار وار

جوهر آدم برون تازد بر آرد ناگهان  
از سگان آدبی کیمخت خر مردم دمار

گر مخالف خواهی ای مهدی در آ از آسمان  
ور موافق خواهی ای دجال یک ره سر بر آ

یک طپانچه سرگ وزین مردار خواران یک جهان  
یک صدای صوروزین فرعون طبعان صد هزار

باشی تا از صدمت صور سرا فیلی شود  
صورت خوبت نهان و سیرت زشت آشکار

تا ببینی موری آن خس را که میدانی امیر  
تا ببینی گرگی آن سگ را که میخوانی عیار

باش تا بر باد بینی خان رای و رای خان  
 باش تا در خاک بینی شرّ شور و شورشار  
 و باز همین شاعر استاد از آشفستگی اوضاع خراسان در دوره تسلط ترکمانان با اشاره بعدل  
 و داد پادشاه غزنین سخن گفته است :

قدر شه غزنین که شناسد بحقیقت  
 آنرا که باحوال خراسان خبری نیست  
 و پیش ازو نیز ناصر خسرو شاعر بزرگ اسمعیلی مذهب علت بدبختی های  
 خراسانیان را در دولت ترکمانان و سبب گرفتاری آنانرا بر دست «ینال» و «تکین»  
 آن دانسته است که بحیل دین متمسک نشدند و از نیروی چون قوم عاد بیلای آسمانی  
 ترکان گرفتار آمدند :

خراسانیان گر نهجستند دین  
 به پیش ینال و تکین چون رهی  
 چو عادند و ترکان چو باد عقیم  
 بدین باد گشتند ریگ هبیر<sup>۱</sup>  
 بتر ز این که خودشان گرفتگی مگیر  
 دوآندد یکسر غنسی و فقیر  
 لیکن این شاعر پاک اعتقاد با اینهمه مصائبی که بر خراسانیان و ایرانیان روی  
 آورده از عاقبت کار نومید نبود و همزمان خود را بدینگونه تسلی میداد و میگفت:

هرچند مهار خلق بگرفتند  
 امروز تکین و ایلک و بیغو  
 نومید مشو ز رحمت یزدان  
 سبحانک لا اله الا هو  
 هنگامیکه غلامان بی شمار سنجر و امرای پر طمطراق او که با القاب گوناگون  
 خود بر مردم بی سامان خراسان و ماوراءالنهر آنهمه جور و اعتساف روا میداشتند، در  
 جنگ غز بدان رسوایی شکست یافتند، شاعری بنام حکیم کوشکی قائلی این ابیات را  
 درباره آنان سرود<sup>۲</sup> :

ایا شمشیر زن ترکان پر دل  
 بنسبت از فی و تاتار و کوشان

۱ - هبیر : ریگستان هموار که گرداگردش بلند بود .

۲ - لباب الالباب ج ۲ ص ۱۷۴

یکایک در خراسان پروریده  
 شما را پادشاه هفت کشور  
 بروز کودکی خفته کهومه  
 بهر شهری ز نام غز شنودن  
 فلک کفران نعمت های سنجر  
 زهی درماندگان بی حمیت  
 کسی خودزادو بود و ملک و اقطاع

بناز و نعمت و دولت تن آسان  
 رسانیده بمیری از نخاسان  
 بسی در پیش دوکان رواسان  
 شده چون دیواز آهن هراسان  
 طلب کرد از شما نا حق شناسان  
 زهی خر بندگان ناسپاسان  
 چنین بیرون دهد از دست آسان؟!!

این امیران بی حمیت را که جز کشتن و غارت و ایذاء و آزار هنری نبود،  
 اثیرالدین اخسیکتی در دو بیت ذیل خوب وصف کرده است :

چو تیغ چوبین در عهد ما امیرانند  
 که نانشان نتوان زد بهیچوجه بتیر  
 درازگوشی بر چار پایی افتاده  
 درازگوش امیر و چهار پای سریر  
 ناصر خسرو در یکی از قصائد غرای خود خراسانیانی را که بر دورغان سلجوقی  
 گرد آمده و بدعا و ثنای آنان روزگاری گذرانیده و با تحمل جورها و آزارهای بیشمار  
 بحکومت و امارت آنان و مناصبی که از ایشان یافته بودند دل خوش میداشتند، بدولت  
 محمود غزنوی و غوغایی که او با سپاه ترک در مشرق ایران ایجاد کرده بود، متذکر  
 میسازد و میگوید :

نگه کنید که در دست این و آن چو خراس  
 بچند گونه بدیدید سر خراسانرا  
 بملک ترک چرا غره اید باد کنید  
 جلال و دولت محمود زاوستانرا  
 کجاست آنکه فریغونیان ز هیبت او  
 ز دست خویش بدادند گوزگانانرا  
 چو هند را بسماسب ترک ویران کرد  
 بیای پیلان بسپرد خاک ختلانرا ...  
 شما فریفتگان پیش او همی گفتید  
 هزار سال فزون باد عمر سلطانرا ...  
 کجاست اکنون آنمردو آن جلال و جاه  
 که زیر خویش همی دید برج سرطانرا  
 و انوری خراسان غارت زده را که بعد از بلاهای گوناگون دچار غزان  
 بد کردار شده بود، در قصیده ذیل خوب وصف کرده است. این قصیده را انوری بخواش



خراسانیان به خاقان سمرقند فرستاده بود تا بفریاد آنان که در چنگال غزان اسیر مانده بودند برسد و بعضی از مصائب اهل آن سامان را برای خاقان شرح داده است: بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر نامه‌یی مطلع او رنج تن و آفت جان نامه‌یی بر رقصش آه غریبان پیدا نقش تحریرش از سینه‌مظلومان خشک ریش گردد ممر صوت از و گاه سماع تا کنون حال خراسان و رعایا بودست نی نبودست که پوشیده نباشد بروی کارها بسته بود بیشک در وقت و کنون باز خواهد غزان کینه که واجب باشد ای گیومرث لقا پادشه کسری عدل قصه اهل خراسان بشنو از سر لطف این دل افکار جگر سوختگان میگویند خبرت هست کازین زیر و زبر شوم غزان خبرت هست که از هر چه در و خیری بود بر بزرگان زمانه شده دونان سالار بر در دونان احرار حزین و حیران شاد الا بدر مرگ نبینی مردم مسجد جامع هر شهر ستورانشانرا خطبه نکند بهر خطه غزان از پی آنک کشته فرزند گرامیش اگر ناگهان بر مسلمانان زان شکل کنند استخفاف

خراسانیان به خاقان سمرقند فرستاده بود تا بفریاد آنان که در چنگال غزان اسیر مانده بودند برسد و بعضی از مصائب اهل آن سامان را برای خاقان شرح داده است: نامه اهل خراسان ببر خاقان بر نامه‌یی مقطع او درد دل و سوز جگر نامه‌یی در شکنش خون شهیدان مضمّن سطر عنوانش از دیده محرومان تر خون شود مردمک دیده از وقت نظر بر خداوند جهان خاقان پوشیده مگر ذره‌یی نیک و بد نه فلک و هفت اختر وقت آنست که راند سوی ایران لشکر... خواستن کین پدر بر پسر خوب سیر... وی متوجه روبا خسرو افریدون فر چون شنیدی ز سر رحم در ایشان بنگر کای دل و دولت و دین از تویشادی و ظفر نیست یکن ز خراسان که نشد زیر و زبر در همه ایران امروز نماندست اثر بر کریمان جهان گشته لثیمان مهتر در کف رندان ابرار اسیر و مضطر بگر جز در شکم مام نبینی دختر پایگاهی<sup>۱</sup> شده نی نقشش پیدا و نه در در خراسان نه خطیب است کنون نه منبر همه از بیم خروشید نیارد مادر که مسلمان نکند صد یک از آن بر کافر

خلق رازین غم فریادرس ای شاهنژاد  
 بخدایی که بیاراست بنامت دینار  
 که کنی فارغ و آسوده دل خلق خدای  
 زن و فرزند و زر جمله بیک حمله بیاد  
 رحم کن رحم بر آتقوم که جویند جوین  
 رحم کن رحم بر آتقوم که نبود شب و روز  
 رحم کن رحم بر آنها که نیابند نمد  
 سلک را زین ستم آزاد کن ای پاک گهر  
 بخدایی که بیفراخت بفرقت افسر  
 زین فرومایه غزشوم پی غارتگر  
 ببر و هم منشین جمله بیک حمله ببر  
 از پس آنکه بخوردند زانبان شکر  
 در مصیبت شان جز نوحه گری کاردگر  
 از پس آنکه ز اطلس شان بودی بستر

از جمله اشکالات بزرگ این عهد که از آثار مستقیم تسلط ترکانست  
 یکی عدم ثبات اوضاع سیاسی است در آن. آغاز این دوره ممتد

### نایب‌داری احوال

با غلبه غزان سلجوقی شروع میشود. موقعی که سلجوقیان سرگرم فتح بلاد  
 بودند اغتشاش و بی‌سامانی پیاپی در نواحی مختلف رخ میداد. غزنویان که از سلاجقه  
 شکست یافته بودند، سرگرم اختلافات خود بودند و تا موقعی که مودود توانست  
 شاهزادگان امارت جوی غزنوی را بجای خود بنشانند، اغتشاش در بازمانده قلمرو  
 حکومت غزنوی ادامه داشت، و بعد از آن نیز بر اثر کشاکش‌های غزنویان با غوریان  
 و همچنین اختلافات مالیک غوری و شاهزادگان آن سلسله، نواحی آنسوی بلخ و سیستان  
 تا اطراف رودخانه سند، هر چند یکبار دچار انقلاب و اغتشاش میشد و یکبار شهر  
 غزنین که با کوشش‌های محمود و مسعود از جمله بلاد زیبا و آباد شده بود بدست  
 علاء الدین حسین غوری ویران و دچار نهب و غارت غوریان گشت و تمام مقابله سلاطین  
 غزنوی جز محمود ویران شد.<sup>۱</sup>

در سایر نواحی ایران تا موقعی که طغرل حکومت سلجوقی را ثابت و پای برجا  
 نکرد کشاکش امرای محلی با او ادامه داشت و در این میان بیدادها از دست قبایل  
 ترک با ایرانیان میرفت.

بعد از آنکه سلاجقه توانستند امپراطوری وسیع خود را تشکیل دهند آرامشی

در اوضاع پدید آمد و اگر چه گاه میان امرای سلجوقی اختلافاتی مانند خلاف میان قاورد و ملکشاه و امیر تتش و سلیمان بن قتلش رخ می داد، لیکن این کشاکش ها چندان صعب نبود و زود با آرامش مبدل میگشت .

بعد از وفات ملکشاه و اختلافاتی که میان فرزندان او در گرفت بجز دوره کوتاهی از سلطنت مطلقه سنجر در خراسان که مقرون بظلم و ستم امرای او بود ، در تمام ایران یکسرشته انقلابات و اختلافات ادامه داشت و این نا امنی و اغتشاش روز بروز شدیدتر و دامنه دارتر میشد .

خراسان بعد از شکست سنجر از ترکان ختا و مخصوصاً بعد از اسارت او بدست غزان تا استقرار دولت خوارزمشاهان در آن سامان، بشدت در آتش نا امنی و اغتشاش میسوخت . غزان تمام آن سامان را تا کرمان ویران و لگد کوب کردند و بعضی از غلامان سنجری هم که اسارت هایی پدید آوردند جز آنکه بر خونریزیها بیفزایند، کار دیگری از پیش نبردند .

عراق از هنگام فوت ملکشاه غالباً بیدان نشأ کش و تنازع شاهزادگان سلجوقی، و بعد از ضعف سلاجقه عراق صحنه وحشت زای مبارزات اتابکان و غلامان و اسارت جویان گردیده بود . شهرها غالباً دست بدست میگشت و هر بار بنوعی بیاد ناراج میرفت . این وضع نابهنجار که طبعاً ایجاد مشکلات گوناگون برای مردم میکرد، در حالت اجتماع آثار شومی برجای میگذاشت که بدترین آنها یأس و نومیدی و بدبینی در مردم بود که در شعر فارسی این عهد بشدت منعکس است و ما هنگام تحقیق در اشعار این دوره بدان اشاره خواهیم کرد .

**از میان رفتن** از مشکلات بزرگ کار در این عهد یکی از میان رفتن نظامات و **نظامات و رسوم** مقررات اجتماعی است. در آغاز این دوره که دوره تسلط منظم غزان سلجوقی و تشکیل دولت نیرومندی از قبایل ترک بود، بیم آن میرفت که همه نظامات و تشکیلات اجتماعی دستخوش تحول و تغییر گردد. لیکن از خوشبختی دولت سلجوقی نمیتوانست بدون استفاده از تشکیلات منظم دوره غزنوی که خود تا حدی باز مانده

تشکیلات عهدسامانی بود، بر سر پای ایستد و ناگزیر از رجال و معاریف خراسان برای اداره امور مملکت استفاده کرد. وجود وزرای نیرومندی مانند عمیدالملک کندری و علی‌الخصوص خواجه نظام‌الملک در آغاز کار دولت سلجوقی، وسیله سودمندی شده بود برای آنکه کلیه امور اداری و تشکیلاتی، بدست ایرانیان افتد.

نظام الملک نه تنها بحفظ تشکیلات دوره غزنوی و ادامه آن توفیق یافت، و قسمت اعظم آنها را اجرا کرد، بلکه توانست بسیاری از آن نظامات و قواعد را در کتاب سیاستنامه خود مدون سازد و مانند دستور کار برای دیگران برجای نهد.

کتاب سیاستنامه برای نمودن اوضاع اجتماعی زمان، از جمله کتب سودمند است. لیکن از روی آن فقط میتوان اوضاع اجتماعی ایران را تا اواخر قرن پنجم، و علی‌الخصوص در نیمه دوم قرن پنجم که هنوز دوره رفاه و یکی از ادوار خوب تاریخ ایران شمرده میشد، دریافت. با این حال نظام‌الملک در کتاب خود از بعض رسوم اجتماعی و مقررات اداری که در زمان او متروک مانده و مورد استقبال پادشاهان سلجوقی قرار نگرفته است، شکایت دارد<sup>۱</sup> و نیز از برخی بی‌رسمیها که بوسیله ترکان و غلامان میشده اظهار ناخشنودی میکند<sup>۲</sup> و از این روی نظام‌الملک از چشم بد میترسید و نمیدانست که اینکار بکجا خواهد انجامید.

بنا بر این با همه کوششی که نظام‌الملک در نگاهداشتن رسوم و مقررات قدیم کرده بود، بر اثر نفوذ دسته‌های مختلف در دستگاه دولتی، و نیز در نتیجه تسلط امرای ترک و غلامان، اندک اندک فساد و تباهی در کارها راه جست و همینکه پادشاه و وزیر مقتدری چون ملکشاه و نظام‌الملک از میان رفتند نابسامانی کارها آغاز شد و بی‌رسمیها شدت گرفت.

اختلافات شدید امرای سلجوقی، و درافتادن آنان بجان یکدیگر، وضعف آنان، و غلبه غلامان و اتابکان، و حملات جدید زردپوستان باراضی ایران، و کشتارها و انقلابات بیایی، و بی‌ثباتی اوضاع،

**پریشانی امور و  
تبدیل رسوم و آداب**

۱ - سیاستنامه ص ۹۸ و ۱۶۴ و ۱۶۸ و ۱۸۵

۲ - ایضاً ص ۱۹۹

باعث شد که شیرازه امور دولتی و اجتماعی از هم بگسلد و نظم و ترتیبی که در دوره سامانی در امور ملاحظه میشد اندک اندک راه نیستی سپرد و امن و راحت از میانه برخیزد. در همین حال خطر اجتماعی دیگری روز بروز قوت میگرفت و آثار شوم خود را پدیدت آشکار میکرد و آن برداشتن شرط حسب و نسب از اسرا و فرمانروایان بوده است. در این دوره معمولاً کسانی بر مردم فرمانروایی و بر مال و جان مسلمانان حکومت داشته اند که هر یک چندی نزد امیر و سلطانی بغلامی گذرانده باشند و آن دیگران نیز که بهمراهی قبایل زردپوست بر ایران می تاخته و حکومتی بدست می آورده اند، عادةً مردمی بیابانگرد و وحشی بوده اند که جز شمشیر زدن و کشتار و غارتگری کاری دیگر نمیدانسته اند. فرمانبرداری از این قبیل مردم که یا با سوابق زشت و یا از راه چپاول و قتل و غارت زمام حکومت را بدست می گرفته و بر گردن ایرانیان سوار میشده اند، اندک اندک ارزش ملکات اخلاقی را از میان برد و مردم را با اصول انسانیت بی اعتنا کرد. اینست که در اشعار این دوره بوفور صحبت از منسوخ شدن مروت و معدوم گشتن وفا و متروک ماندن علوم و آداب می بینیم و هر چه از اواسط قرن پنجم بیشتر باو آخر این دوره نزدیک شویم رواج این گونه اشعار و شدت روح بدبینی و یأس را بیشتر می بینیم و چون بعضی از آنها را در بخش شاعران این دوره و ضمن نقل اشعار آنان خواهیم آورد بتکرار آنها در اینجا حاجت نمیدانیم.

احترام و اعتمادی که مردم ایران نسبت به خاندان سامانی و یا خاندانهای مشابه آن در قرن چهارم داشته، و آنها را بسبب شرف نژادی مورد تکریم قرار میداده و لازم الطاعة میدانسته اند، در این دوره وجود نداشت و علت هم آن بود که مردم بجبر طاعت کسانی را گردن می نهادند که چندی پیش از امارت بغلامی سرای این و آن میگذرانده و یا غلامزاد گانی بوده اند که پدرانشان غالباً با سوابق زشت زمام امور را در دست می گرفتند. طبعاً اطاعت از چنین مردم بد سابقه آدمی کش غارتگر بجان و دل صورت نمیگرفت و خراج و مالیاتی که مردم برای مصارف عیش و عشرت و مخارج بی حساب آنان میدادند بکره و ناخشنودی پرداخته میشد و اگر کسی میتوانست خود را از تحمل

چنین جبری خلاص می‌کرد لیکن این امرا و غالب وزرا و عمال آنان چنان گریبان خلق را گرفته بودند که بهیچ روی حاضر برها کردن آنان نبوده‌اند.

دیگر از آثار تسلط غلامان و قبایل زرد پوست رواج ملکات ذمیمه است. غالب سلاطین و امراء و افراد خاندانهای حکومتی

### فساد اخلاق

این دوره مردم دیو خوی پست و ستمکاره بی بوده‌اند. مثلاً سلطان سنجر با آنهمه شهرت خود در تاریخ کارهای وحشیانه می‌کرد و عادات عجیب داشت و از جمله اعمال اوست رفتارهایی که با غلامان خاصه خود می‌کرد و بعد از تمتع از آنان ایشان را بشکلهای فجیع از میان می‌برد<sup>۱</sup>.

قول ارسلان که فاریابی برای بوسیدن رکاب او نه کرسی فلک را زیر پای اندیشه می‌گذاشت، مردی غلام باره بود چنانکه با زن خود قتیبه خاتون بیش از یکشب نخفت<sup>۲</sup> و بعضی از این غلام بارگان در فساد با غلامان راههای تازه خجالت‌آور می‌آوردند<sup>۳</sup>.

خوارزمشاهان آل اتسز در ستمکاری داستانها دارند که ما بعضی از آنها اشاره کرده ایم. حتی در میان زنان این سلسله نیز افراد سفاک بیباکی چون ترکان خاتون مادر سلطان محمد خوارزمشاه دیده میشدند. وی از ترکان قنقلی بود و «بسیب انتمای نسبت‌جانب ترکان رعایت نمودی و در عهد او مستولی بودند و ایشان را اعجمیان خواندندی، از دل‌های ایشان رحمت و رأفت دور بودی و ممر ایشان بر هر کجا افتادی آن ولایت خراب شدی و رعایا بخصنها تحصن کردند و بحقیقت سبب ظلم و فتنک و ناپاکی، ایشان دولت سلطان را سبب انقلاع بودند.

قَوْمٌ تَرَى الْأَصْلَوَاتِ الْخَمْسَةَ نَافِلَةً      وَتَسْتَحِلُّ دَمَ الْحِجَاجِ فِي الْحَرَمِ

و ترکان خاتون را در گاه حضرت و ارکان دولت و سواجب و اقطاعات جدا بودی و مع هذا

۱ - رجوع شود بهمین کتاب ص ۷۱-۷۲

۲ - حبیب‌السیر جزو چهارم از جلد دوم ص ۱۲۶ و نیز رجوع شود به تاریخ طبرستان ج ۲

ص ۱۰۳ - ۱۰۴

۳ - تاریخ طبرستان ج ۲ ص ۱۱۰ - ۱۱۱

حکم او بر سلطان و اموال و اعیان و ارکان او نافذ<sup>۱</sup> و عجب در آنست که این پیر زال برای خود مجالس عشرت و نشاط داشت و در آن مجالس بفساد سرگرم بود<sup>۲</sup> و بردست همین زن پیداد گریهای عجیب میرفت و او از ترکان سفاک قتلگی برای کشتارهای بی امان استفاده میکرد « و چون ملکی یا ناحیتی مسلم شدی صاحب آن ملک را بر سیل از تهان بخوارزم آوردندی ، تمامت را در شب بدجله انداختی .... »<sup>۳</sup> و این جنایت یعنی غرقه ساختن مردم بی گناه در آب جیحون که جوینی از آن من باب تشبیه بدجله تعبیر کرده است ، در میان سلاطین خوارزم امری معتاد بود و همین کار را اتسز با ادیب صابر شاعر نامبردار عهد خود نیز کرده بود<sup>۴</sup>.

وجود همین ترکان خاتون خود از علل بزرگ انقراض دولت خوارزمشاهان بود و او بسبب اطاعت یا عدم اطاعت زنان سلطان محمد با فرزندان آنان دوستی یا دشمنی میورزید و مخالفت او با جلال الدین منکبرنی از این بابت بود .

جلال الدین منکبرنی که شجاعت و شهامت و جنگاوری و ایستادگی او در برابر مغول ، بواقع قابل تحسین میتواند بود ، اخلاقاً مردی خشن و سفاک و شرابخواره و غلام باره بود . او را غلامی بود قلج نام که سلطان را بوی تعلق خاطری بود . اتفاقاً غلام را مرگ فرا رسید . سلطان در مرگ او بسیار گریست و فرمان داد تا لشکریان و امرا پیاده جنازه او را از محل فوت آن پسر تا تبریز که چند فرسخ بود تشییع کنند و خود نیز مقداری از این راه را پیاده آمد تا سرانجام باصرار امرا بر اسب نشست . چون نعلش بتبریز رسید امر کرد تا تبریزیان پیشاپیش آن ندبه وزاری کنند و کسانی را که در این عمل قصور کرده بودند بسختی مجازات کرد و امرائی را که پشگاعت این قوم برخاسته بودند از پیش خود براند . با تمام این احوال جلال الدین حاضر نشد جنازه آن «معشوق بی بدیل !» را بخاک بسپارد و هر جا میرفت آنرا با خود میبرد و بر آن ندبه و زاری میکرد و از خوردن و آشامیدن باز میایستاد و اگر چیزی برای او میبردند نخست قسمتی از آنرا برای جنازه غلام میفرستاد و کسی نمیتوانست بگوید آن «معشوق

۱ - جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۱۹۸

۲ - ایضاً همان صفحه

۳ - ایضاً همان صفحه

۴ - جهانگشا ج ۲ ص ۸

دل انگیز سلطان!« مرده است چه اگر چنین میگفت بیدرنگ بقتل میرسید. از اینرو چون طعام را نزد جنازه میبردند باز میگشتند و میگفتند قلج زمین ادب میبوسد و میگوید بلطف سلطان حالم بهتر است<sup>۱</sup>.

از این گونه مردان غلام باره فاسد و شرابخواره و خونریز و غارتگر در دوره‌ی که مطالعه میکنیم کمیاب نیستند و بوفور میتوان از آنان یافت و مطالعه مختصر در احوال این افراد این نکته را بخوبی بر ما روشن میکند، و عجب در آنست که بسیاری از همین غلامان وثاق بعد از رشد تبدیل بسرداران و اسرای زمان میشدند و بردوش مردم بدبخت سوار میگشتند!

این فسادها و تباهاکاریها و تجاهارات بفسق، تنها باواخر دوره‌ی که مورد مطالعه ماست اختصاص نداشت، بلکه هم از اواسط عهد سلاجقه بزرگ شروع شد و اینک توصیفی را که عمادالدین محمد بن محمد بن حامد اصفهانی از وضع دولت برکیارق کرده است برای نمونه میآوریم:

«وزارت برکیارق بعد از غلبه او بر اصفهان با عزالملک ابو عبدالله حسین بن نظام الملک بود و او مردی بسیار شرابخواره بود، رای صواب و تدبیر نیکونداشت، از کفایت دور و بگمراهی نزدیک، و معروف بقصور و عجز و سستی بود. چون اختلال کار مملکت بعد از نظام الملک بسیار شد، تصور کردند که نظام آن با یکی از اولاد آن وزیر باز خواهد گشت. بهمین سبب او را وزارت دادند و عزت و مکنات نهادند... استاد علی بن ابوعلی قمی وزیر گمشدگان مری و اتابک برکیارق امور دیوان استیفا را درست گرفت، در ایام دولت اینان امور شنیع و زشتی رخ داد و اگر کاری بصواب میرفت بردست ابوعلی قمی بود که اندیشه‌ی تیزورایی درست داشت و باقی چون پتهای بی نفع و ضرر بودند. و مادر سلطان نیز افسار از سر هشته و با گمشدگان جاندار در زشتیها و متکرات و شرابخواری همداستان شده بود و سلطان برکیارق خود با عده‌ی از کودکان سرگرم عیش و عشرت بود و وزیر نیز با گروهی از مردم فرومایه و بی هنر در شرابخواری روزگار میگذرانید»<sup>۲</sup>.

اینست آنچه بعد از فوت ملکشاه و نظام الملک می بینیم و این هنوز مقدمه انقلاب حال و آشفته‌گی اوضاع بود و بعد از این بنظایر اینحال بسیار باز میخوریم.

۱ - تاریخ مغول تألیف مرحوم مغفور عباس اقبال آشتیانی ص ۱۴۰ - ۱۴۱

۲ - تاریخ دولة آل سلجوق ص ۷۷



عصیت نژادی  
 بین ایرانیان و ترکان  
 تسلط ترکان بر ایران و آزارها و ظلمهای بیدریغ آنان طبعاً  
 کشاکشی در میان دو نژاد سفید پوست و زرد پوست ایجاد  
 کرده بود. این مجادله و صراع دو عنصر در ممالک اسلامی امری تازه نبود و ما  
 در قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم نیز بنظیر این صراع باز خورده ایم<sup>۱</sup>.  
 نزاع و کشاکش دو عنصر پارسی و ترك و عنصر عرب و ترك در قرن چهارم بیشتر  
 بر مبنای نژادی و دفاع از یک عنصر در برابر دیگری استوار بود، لیکن در نیمه دوم  
 قرن پنجم و تمام قرن ششم این تعصب جنبه دیگر داشت، از جانب ترکان جنبه  
 تحقیر و عدم اعتماد و از جانب ایرانیان جنبه انزجار و تنفر و بیم و وحشت.

با همه تسلطی که غلامان و قبایل ترك و تركزادان بر ایران یافته بودند  
 هنوز زبان ایرانی برای بیان انتقاد و خرده گیری بر خوی و تمدن و درجه و فاووردانگی  
 آنان باز بود، هنوز شاعران ترکان را از غلام و کنیزك برای عشق بازی و اوصاف  
 عاشقانه موضوع شعر قرار میدادند و ترك همچون دوره مقدم معنی معشوق و مفهوم  
 زیبا داشت. وصف کافی ظفر همدانی از ترکان که بتمامی در مجلد دوم از باب الالباب  
 آمده است<sup>۲</sup> یکی از بهترین اوصافی است که شاعران فارسی زبان درباره آنان کرده اند.  
 لیکن اگر از این اوصاف دلپذیر که نمونه‌یی از آنها را قبلاً آورده ایم بگذریم به توصیفاتی  
 از آن قوم باز میخوریم که نشانه حق و کینه مردم نسبت باقوم و علامت ناراضماندی  
 ایرانیان از ایشانست. از جمله این اوصاف است آنچه درباره بیوفایی و نابخردی و  
 تند خویی ترکان آورده اند و بعضی از آنها پیش ازین اشاره کرده ایم. سنائی در وصف  
 معشوق ترك خود میگوید:

ما خود ز تو این چشم نداریم ازیراك  
 تو تركی و هرگز نبود ترك وفادار  
 با اینهمه ما را به ازین داشت توانی  
 پنهان ز خوی تركی ما را به از این دار  
 و بیوفایی ترك خود در آن روزگار مثل بود<sup>۳</sup> و باز اسدی گفته است:

۱ - رجوع شود بتاریخ ادبیات در ایران تألیف نگارنده چاپ اول ص ۱۹۶-۱۹۷

۲ - لباب الالباب ج ۲ ص ۲۱۰-۲۱۳

۳ - تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ج ۲ ص ۹۵

وفا ناید از ترك هر گز پدید      وز ایرانیان جز وفا کس ندید

«ترکان» و «تازیگان» در این دوره بر یکدیگر اعتمادی نداشتند. در آن هنگام که سلطان شاه محمود برای باز یافتن مملکت خوارزم بگرگان رفته و قصد استعانت از ملک علاءالدوله شرفالملوک حسن بن رستم بن علی داشت، مؤید آی ایه کس پیش او فرستاد «که من کمر بندگی و طاعت بر میان بسته‌ام، زنهار بماندندان نشود که شاه طبرستان ترا مدد نکند و تازیک بر ترك اعتماد ندارد و هر گز از مازندران بیرون نتوانی آمد و مردم تو آنجا هیچ زنده بمانند»<sup>۱</sup>. اصطلاح «ترك» و «تازیک» یا «تاجیک» که در اینجا دیده‌ایم در این عهد بسیار رایج بود<sup>۲</sup>.

ایرانیان نیز حتی از دست غلامان ترك خود در امان نبودند مخصوصاً از غلامان وثاقی، و همینانند که در فاصله چند سال دوتن از شاهان مازندران یکی با حرب خواهرزاده اصفهید حسن بن رستم و دیگر خود اصفهید حسن را بقتل آوردند<sup>۳</sup>. ترکانی که اصفهید حسن را کشته بودند سیصد تن بودند و آن سیصد تن همه را تا یکسال از روی و ابخاز و خوارزم و خراسان بدست حسام‌الدوله اردشیر بن حسن باز دادند و او همه را تیر باران کرد. و این عمل یعنی کشتن امر اور رجال بدست غلامان ترك امری تازه و منحصر نبود.

عجب در آنست که ترکان خود را از جانب حق مأمور تقویت دین میدانستند و چنین می‌پنداشتند که سلطنت از آن روی بانان رسیده است تا بددینان را از بدعت باز دارند. الب ارسلان بیکی از سران سپاه خود بنام «اردم» که سردی شیعی را از اهل «آوه» دبیری داده بود تندی کرد و گفت: «من نه یک بار و دو بار بلکه صد بار با شما گفتم که شما لشکر خراسان و ماوراءالنهرید (یعنی از ترکمانان ماوراءالنهر و خراسانید) و در این دیار بیگانه‌اید و این ولایت بشمشیر و قهر و تغلب گرفته‌اید، ما همه مسلمان پاکیزه ایم و اهل عراق اغلب بد مذهب و بد دین و بد اعتقاد باشند و

۱ - تاریخ طبرستان ج ۲ ص ۱۱۴

۲ - تاریخ طبرستان ج ۲ ص ۱۰۹ و ۱۱۶ و ۱۲۲ - بدایع الازمان ص ۸۶.

سیاستنامه ص ۱۷۴. کتائب النفض ص ۱۲ ۴۷۶

۳ - تاریخ طبرستان ص ۱۱۰ - ۱۱۱ و ۱۱۷ - ۱۱۸

هواخواه دیلم، و میان ترك و دیلم دشمنی و خلاف نه امروزینه است بلکه از قدیمست، و امروز خدای عزوجل<sup>۱</sup> ترکان را از بهر آن عزیز گردانیده است و برایشان مسلط کرده که ترکان مسلمان پاکیزه اند و هوی و بدعت نشناسند و ایشان همه مبتدع و بد مذهب و دشمن ترك، تا عاجز باشند طاعت میدارند و بندگی میکنند و اگر کمتر گونه بی قوت گیرند وضعی در کار ترکان پدید آید هم از جهت مذهب و هم از جهت ولایت، یکی را از ما ترکان زنده نمانند»<sup>۱</sup>

اما این داوری ترکان درباره خود طبعاً مقبول ایرانیان و دیگر مسلمانان نبود و آنان این قوم را تابعان دجال میدانستند که در خراسان ظهور میکرد و این حدیث را برای اثبات سخن خود نقل میکردند «وروی عن النبی صلعم أنه قال أن الدجال یخرج من المشرق من ارض یقال لها خراسان وی تبعه قوم كان و جوهمهم المجان المطرقة»<sup>۲</sup> و باز از نبی صلعم روایت کرده اند که قال «الترك اول من یسلب امتی ما خو لواء»<sup>۳</sup> در حماسه های این عهدهم هنوز سخن از تفضیل ایرانیان بر ترکان است لیکن اینگونه سخنان در حقیقت از آثار منشور قرن چهارم و از داستانهای ملی نقل شده که ریشه های کهن در تاریخ ایران داشته است. در کرشاسپ نامه اسدی ابیاتی از این قبیل می یابیم و از آنهاست این ابیات که اثر روابط ایرانیان و ترکان در قرن پنجم و ششم نیز از آن آشکار است:

مزن زشت و بیغاره ز ایران زمین	که یکشهر از و به زماچین و چین
بهر شه بر از تخت چیر آن بود	که او در جهان شاه ایران بود
از ایران جز آزاده هرگز نخواست	خرید از شما <sup>۲</sup> بنده هر کس که خواست
زما پیشتان نیست بنده کسی	و هست از شما بنده ما را بسی
وفا ناید از ترك هرگز پدید	وز ایرانیان جز وفا کس ندید

۱ - سیاستنامه چاپ مرحوم اقبال ص ۲۰۱ - ۲۰۲

۲ - معجم البلدان یاقوت حموی چاپ لایبزیگ ج ۲ ص ۴۱۴

۳ - ایضاً ج ۱ ص ۸۳۸

۴ - یعنی از ترکان